



اموری که باید واقع شوند

ویلیام ماریون برانهام

ریالتو، کالیفرنیا

۶۵-۱۲۰۵

اموری که باید واقع شوند

ویلیام ماریون برانهام

ریالتو، کالیفرنیا

۶۵-۱۲۰۵

Things That Are To Be

William Marrion Branham

Rialto, California

65-1205



www.bargozidegan.net

۱. برادر بون^۱ و حضار محترم! برای من این افتخار بزرگی است که دوباره به سن برناردینو^۲ برگشته‌ام. این مکان حاوی خاطرات زیادی از ایام گذشته است و شنیدن آن، بازدید از اینجا، و اینکه همچنین دارای آن تأثیر زنده است، واقعاً باعث می‌شود احساس خوشحالی کنیم از اینکه خداوند سال‌ها قبل ما را به این مسیر هدایت نمود.

۲. الآن در محوطه‌ی پارکینگ نشسته بودم و داشتم سعی می‌کردم یکی از رویدادهایی را که رخ داده است، به خاطر بیاورم. خانمی بود به نام ایزاکسون که در یک سری جلساتی که در فنلاند داشتیم مترجم من بود. وقتی داشتم می‌رفتم به سمت ماشین آمد و گفت: "صدای فنلاند شما." می‌خواستم بینم که آیا امشب اینجا هستند یا خیر؟ نمی‌دانستم. به گمانم بعید باشد که امشب اینجا باشند. خانم ایزاکسون، ایشان اهل فنلاند هستند.

۳. یک چیز برجسته دیگری که به خاطر آمد، خدمتکار رستورانی بود که من در آنجا غذا می‌خورم. جایی نزدیک همین جا، که به آن هتل آنتلرز^۳ می‌گویند. به گمانم درست باشد. و این خانم... داشتم با او دعا می‌کردم، او داشت... او، خانمی بسیار خوب، ولی او یک مسیحی نبود. من او را به یک جلسه دعوت کرده بودم. او فرزندش را از دست داده

بود، و به گمانم از شوهرش هم جدا شده بود. و داشتیم دعا می‌کردیم که او باید با شوهرش آشتی کند. یا آن دو با هم آشتی کنند. خوب، می‌خواهم بدانم آیا آن خانم اینجا هست یا نه. می‌بینید؟

۴. چیز دیگری که اتفاق افتاده بود، مربوط به بچه‌ی کوچکی بود که از جایی دیگر آورده بودند. مسافتی در حدود یک روز رانندگی، کودک مرده و در آغوش مادر بود و دوباره به حیات بازگشت. آیا این... آن فرد اینجا حاضر بود؟ و به گمانم او، از سمت این ایالتی که در بالای اینجاست، آمده بود. آن مادر تمام شب را رانندگی کرده بود، آن پدر و مادر بسیار محزون، درحالی که آن موجود بی‌جان را در آغوش گرفته بودند، اینجا نشسته بودند. با خودم فکر کردم: "چه ایمانی!" اگر بزرگترین ریاکار جهان هم بودم، خدا به ایمان آن مادر احترام می‌گذاشت و به آن افتخار می‌کرد. درحالی که این‌طوری آن بچه‌ی کوچک را در دستانم نگه داشته بودم، دعا می‌کردم. بدنش گرم شد، شروع کرد به تکان خوردن و چشمان کوچکش را باز کرد. او را دوباره به دستان مادر سپردم. خوب، آنها اهل یک جایی بودند. هر چند فکر نمی‌کنم پتلیکاستی بودند آنها فقط... به گمانم از کلیسایی بودند که از ... حتی نمی‌دانم که مسیحی بودند یا نه. هرگز از آنها سوال نکردم. بسیار از بابت آن فرزند که به حیات برگشته بود، مشعوف و هیجان‌زده بودم. برادر بون! از آن موقع تابحال آب زیادی به رودخانه سرازیر شده است. ولی ما همچنان همان خدایی را خدمت می‌کنیم که دیروز، امروز و تا ابدالابد همان باقی می‌ماند.

۵. به اطراف که نگاه می‌کردم، دیدم برادر لروی کُپ^۴ اینجا نشسته است. بعد از مدّت‌ها این اولین بار است که ایشان را می‌بینیم. [یک برادر می‌گوید: "ایشان پُل کُپ هستند."]^۵

پُل... درست است لِرُوی پدر شما است. درست است. [و او امشب در روسیه است پس لطفاً برایش دعا کنید.] اوه، خدای من! روسیه، خوب این، می‌دانم که این سرباز دلیر آنجا برای پادشاه کار می‌کند. [درست است.] پس، مسلماً از اینکه اینجا هستم و از این خادم جوان می‌شنوم که می‌گویند، او از خدمتی که ما مدتی قبل اینجا داشتیم، الهام گرفته است. این اتفاق بزرگی است. بسیار خوشحالم. و اکنون با این اطمینان که، می‌دانم افراد سرپا هستند، خیلی شما را اینجا نگه نمی‌داریم. آن جلسات شفای عظیم را به یاد می‌آوریم.

۶. بعد، متوجه شدم اینجا برادری در همسایگی هست که یک جلسات شفا را برگزار می‌کند، برادر لِرُوی جنکینز.^۶ اعتقاد دارم که این خوب است. و من بسیار شکرگذار هستم و اطمینان دارم که خدا او را برکت داده و یک جلسه‌ی خیلی خیلی بزرگ و عظیم به او می‌بخشد. این... امشب من بسیار احساس افتخار کردم از اینکه به کلیسایی مانند این قدم گذاشتم. همیشه در کلیسا حس بهتری نسبت به تالارها و سالن‌های کنفرانس دارم. ولی می‌دانید من، این ممکن است خیالات باشد یا فقط... اما به نظر من حقیقت است. می‌بینید؟ آنها... وقتی می‌روید به تالارها و سالن‌های سخنرانی که مسابقات کشتی، مبارزات و برنامه‌های رقص و همه چیز در آن جریان دارد. به نظر می‌رسد روح ناپاک تمام آن اماکن را در بر گرفته باشد. حال، این ممکن است خیالات به نظر برسد، ولی این طور نیست. اما وقتی به یک کلیسا می‌آید، احساس آزادی بیشتری می‌کنید. گویی که چیزی وجود دارد. نمی‌دانم ساختمان چه تأثیری دارد، اما جایی است که مردم جمع می‌شوند. مسلماً در جاهای دیگر هم همین مردم هستند، ولی در اماکن و آن زمین‌های ناپاک، شاید فقط من باشم که آن‌گونه فکر می‌کنم. اما به هر حال، امشب از بودن در اینجا خشنودم.

۷. و حال، به خاطر افرادی که سرپا هستند، نمی‌خواهیم شما را خیلی اینجا نگه داریم. و فردا شب قرار است به جایی دیگر در اینجا برویم. حتی هنوز نمی‌دانم که کجا هست. نزدیک به اینجاست [یک برادر می‌گوید: "تالار اورنج شو"^۷] "کجا؟" [تالار اورنج شو"^۷] برای جلسه‌ی فردا شب، تالار اورنج شو، من... در این فاصله من در حال موعظه و سخنرانی در یک تور برای گروه انجمن تاجران انجیل تام هستم. که افتخار موعظه برای آنها در سراسر دنیا را داشته‌ام. و در آنجا... یک دوست بسیار عزیز ما را به اینجا دعوت کرد و از بودن در این جمع امشب خیلی خوشحالم.

۸. حال، قبل از اینکه کتاب مقدس را باز کنیم... اکنون، هر کس که توان فیزیکی داشته باشد می‌تواند این را به این شکل باز کند. می‌بینید؟ ولی نیاز به روح القدس است تا کلام را برای ما باز کند، ذهن و درک ما را باز کند و کلام را برای ما مکشوف سازد، من به کتاب مقدس ایمان دارم. من ایمان دارم که این کلام خداست. و ایمان دارم که روزی زمین و مردم آن با این کلام داوری خواهند شد. حال، شاید این عجیب به نظر برسد. عقاید و نظرات مختلفی در این باره وجود دارد.

۹. مدتی قبل، نه خیلی وقت پیش، داشتم با یکی از دوستان صادق خودم صحبت می‌کردم که کاتولیک است. او می‌گفت: "خدا دنیا را با کلیسای کاتولیک داوری خواهد کرد." اگر این‌گونه است، کدام کلیسای کاتولیک؟ می‌بینید؟ بعد اگر دنیا را با کلیسای متدیست داوری کند، باپتیست‌ها چه می‌شوند؟ می‌بینید؟ اگر با یکی این داوری را انجام دهد، آن دیگری فنا شده است. پس آشفتگی بسیاری در این باره وجود دارد. ولی باید بدان پردازیم، تا توضیح درست خود را بیایم. و کتاب مقدس می‌گوید که خدا جهان را بواسطه‌ی عیسی مسیح داوری خواهد نمود؛ و او کلام است. یوحنا باب اول. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود، و کلمه جسم گردید و در بین ما ساکن

شد." و عبرانیان ۱۳: ۸ می‌گویند: "او دیروز، امروز، و تا ابدالابد همان است." و من به حقیقت بودن آن ایمان دارم که در...

۱۰. خدا در ابتدا، بعنوان خدای نامتناهی و متناهی... یا نامتناهی است. ما محدود و متناهی هستیم. فکر و ذهن او بسیار عظیم است و ما، در ذهن محدود خویش، قادر به درک حکمت نامتناهی و عظیم او نیستیم. ولی از اینرو، وقتی او چیزی می‌گوید، ممکن است خیلی به نظر ما عجیب برسد که بشنویم او چیز معین و خاصی را در کتاب مقدس می‌گوید. ولی این باید اتفاق بیفتد. من ایمان دارم که کلام او هرگز زائل نخواهد داشت. بنابراین، ایمان دارم که خدا می‌داند ما با ذهن محدود خود قادر به تفسیر فکر و ذهن عظیم او نیستیم. او کلام خویش را تفسیر می‌کند. او نیاز به هیچ مفسری ندارد. او کلام خویش را با هویدا و اثبات نمودن آن در زمانش تفسیر می‌نماید.

۱۱. معتقدم که خدا، در ابتدا نوح کلام آن زمان، برای پیغام او (خدا) بود. حال، پس از آن موسی از راه رسید. حال، موسی نمی‌توانست کلام نوح را برگردد. او نمی‌توانست یک کشتی بسازد و سوار بر آن در رود نیل از مصر خارج شود و یا به سرزمین وعده برود. پیغام او نیز در دوران نوح کاربرد نداشت، که بخشی از کلام خدا بود و حقیقت بودن آن توسط موسی هویدا گشته بود. عیسی هم نمی‌توانست کلام موسی را داشته باشد. لوتر هم نمی‌توانست کلام کلیسای کاتولیک را ادامه دهد. و سلی نمی‌توانست کلام لوتر را ادامه دهد. و پنطیکاستی‌ها، آنها نمی‌توانستند کلام متدیست را بگیرند. آنها... می‌بینید؟ کلیسا در حال رشد است. این آنجا در کلام معین گشته است. پس، خدا بواسطه‌ی روح القدس، کلام خویش را مکشوف می‌سازد. با ظاهر و اثبات نمودن آن، خود او نشان می‌دهد که این کلام اوست که در دورانی که وعده داده شده، به وقوع پیوسته است.

۱۲. عیسی این را گفته بود. او گفت: "اگر به من ایمان ندارید، به اعمالی که بجا

می آورم ایمان بیاورید." زیرا اگر کسی کلام را شناخته باشد، آنها شهادت می دهند که او، که بود. حال، او آن قدر عجیب و غیر قابل باور آمد که قوم نمی خواست به او ایمان بیاورد. چون "او که انسان بود، خودش را خدا می ساخت." خوب، او خدا بود، در این شکل "خدا در مسیح بود و جهان را با خویش مصالحه می داد" و "هیچ انسانی قادر به انجام این امور نیست، جز اینکه خدا با او باشد." ^۸ همان طور که می دانیم نيقوديموس این را گفت. که، سندهرين به این باور داشت.

۱۳. حال، این را می دانیم. آن کلام. اگر آنها کلام را شناخته باشند. او گفت: "اگر موسی را شناخته بودید من را می شناختید، زیرا موسی درباره ی من نوشت." ^۹ و ما نگاه می کنیم. پس اگر آنها می توانستند برگردند و به کلام نگاه کنند، می دیدند که ماشیح قرار است چه کار کند. آن وقت او را با اثبات و هویدا شدن اینکه "خدا در مسیح بود و جهان را با خویش مصالحه می داد." و واقع شدن تمام وعده هایی که مربوط به ماشیح بود، و او می بایست انجام می داد، او را می شناختند. عیسی آن کلام را به ثمر رساند و آن کلام را برای آن روز، زنده ساخت.

۱۴. من اعتقاد و ایمان دارم این همان چیزی است که ما امروز در آن زیست می کنیم. خدا کلام خویش را به ثمر می رساند، او از طریق هویدا و اثبات کردن، آنچه را که گفته بود، انجام می دهد. حال، می دانیم که این روز نجات است. زمانی که خدا مردم جهان را فرا می خواند. از دنیای گناه، به حیاتی در خدمت. و در روزی که خدا روح خویش را از بالا ریخته است، آیات و معجزات عظیم باید خدمت این ایام و این دوره را همراهی نماید. این... زمانی که باران اولین و آخرین با هم می بارند و می دانیم که قرار است آیات و معجزات عظیم باشد که این در فرقه های بزرگ رد شده است.

^۸ اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۰
^۹ اشاره به یوحنا ۵: ۴۵

ولی بابت درهایی که برایم باز شده، بسیار شکرگزار هستیم، تا بتوانم به آنجاها بروم. و نیز برای الهامی که به مردان جوان، مانند شبان شما در اینجا داده شده است، سپاسگذارم. این باعث شد آنها... همان‌طور که در حال پیر شدن هستیم و می‌دانم که ایام من به سر آمده است، می‌دانم که اگر خداوند در نسل من نیاید، این مردان جوان می‌توانند این پیغام را بگیرند و در سراسر دنیا گسترش دهند. هر چند که امیدوارم او را ببینم. هر روزه بدنبال او هستم و خود را برای آن ساعت مهیا می‌سازم.

۱۵. حال، همان‌طور که سرخودمان را خم کرده‌ایم، چند لحظه‌ای قبل از اینکه کتاب او را بخوانیم با خالق آن صحبت کنیم. پدر آسمانی! بسیار شکرگزارت هستیم که زنده‌ایم و امشب به این شهر بزرگ بازگشتیم. اینجا در این چشم انداز کوهستان‌ها نشسته‌ایم و به بالا نگرسته و برف را می‌بینیم، و شکوفه‌های پرتقال را که گل داده‌اند. در عین حال، چه دنیای پرشکوهی را به ما دادی تا در آن زندگی کنیم.

امشب اینجا هستیم که تمام تلاشمان را انجام دهیم، تا باعث شویم قوم کار عظیمی را که خداوند انجام داده است، ببینند و بدانند که چیزی عظیم‌تر در آن سو وجود دارد. امشب که کلامت را باز می‌کنیم و می‌خوانیم، ای پدر! نگاهمان به آن باشد. پدر! می‌توانیم این را بخوانیم، اما بگذار تا روح‌القدس از طریق مکاشفه، این را برای ما مکشوف سازد. چون این را در نام عیسی می‌طلبیم، آمین!

۱۶. حال، اگر شما دوست دارید، یادداشت بردارید و همراه با خادم، کلام را بخوانید، چنان‌که معمولاً می‌خوانند. و این می‌بایست... سال‌ها قبل نیاز نبود تا متون انتخابی را بنویسیم. ولی از آن موقع تا بحال کمی پیرتر شده‌ام. اخیراً بیست و پنج را سپری کردم بیست و پنج سال قبل. این کمی این را بد می‌کند. اما هنوز تلاش می‌کنم تا وقتی که مرا بخواند، نسبت به هر چیزی که می‌دانم در کلامش باید انجام دهم، امین بمانم.

۱۷. حال، یوحنا باب چهاردهم را باز کنیم. یک بخش بسیار آشنا که امشب می‌خواهیم بخوانیم و یک بافت و زمینه را از آن ایجاد کنیم. اگر خدا بخواهد. تقریباً همه با این متن آشنا هستند. به نظر می‌رسد که، خیلی وقت‌ها، در مراسم خاکسپاری استفاده می‌شود. اگر یک بار بوده که دوست داشتیم در یک خاکسپاری موعظه کنیم، مربوط به این جهان است. تا بمیرد و دوباره متولد شود. یوحنا ۱: ۱۴-۷ به گمانم اینجا علامت زده‌ام.

"^۱ دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.^۲ درخانه پدر من منزل بسیار است و الاً به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،^۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید.^۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید."^۵ تو ما بدو گفت: ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟^۶ عیسی بدو گفت: من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.^۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید."

خدا برکت خود را به خواندن کلام خویش بیافزاید. همین‌طور که پیش می‌رویم، در درسی که می‌خواهیم در کلیسا داشته باشیم، باز به آن اشاره خواهیم نمود.

۱۸. دیروز غروب در یوما، آریزونا^{۱۰} بودم. جایی که الآن خانه‌ی من است. من، من ... قبل از اینکه به اینجا بیایم در جفرسن ویل ایالات ایندیانا^{۱۱} زندگی می‌کردم. حال، در آریزونا هستم، چند سال قبل با یک... من را به آنجا فرستاده و ما اکنون ساکن آنجا هستیم. آنجا هیچ کلیسایی ندارم.

برادر پیری گرین،^{۱۲} برادرمان که اینجا با ماست، یک خیمه از جماعت ربّانی تأسیس کرده است. یک کلیسا، یکی از جماعت‌های مرکز شهر. آنها بیرون آمدند و فکر کنم که برادر براک^{۱۳} و برادر گیل‌مور^{۱۴} رفتند و این کلیسا را باز گذاشتند، و برادر گرین از... از تگزاس^{۱۵} به آنجا نقل مکان کرد و آنجا را گرفت، که با ما در ارتباط است. ما خوشحالیم که برادر گرین این کلیسایی را که بسته شده بود، دوباره باز کرد.

۱۹. دیشب در یوما صحبت می‌کردم، در جلسه‌ی تاجران مسیحی، درباره‌ی موضوع ر بوده شدن صحبت کردم. شاید عجیب باشد که در یک ضیافت در مورد چنین موضوعی صحبت شود، ولی آنجا تقریباً همه مسیحی بودند. و در جلساتی این چنین یا در کلیسا، این گونه است. حال می‌توانم بگویم: "چند نفر از شما مسیحی هستید؟" احتمالاً همه‌ی دست‌ها بالا می‌رود. شما مسیحی هستید و اگر ما مسیحی باشیم، باید به مهر از پیش مطلع شده باشیم. لازم نیست تا این را حدس بزنیم. ما با خبر هستیم که سرنوشت ما چه خواهد بود.

۲۰. و امشب می‌خواهم که در مورد آن صحبت کنم. و موضوع ما قرار است «اموری که در آینده هستند» باشند. و حال، دیشب درباره‌ی ر بوده شدن صحبت کردم و امشب قصد دارم تا درباره‌ی این موضوع صحبت کنم تا بتوانم اینها را با هم، یعنی با پیغام دیشب مرتبط سازم. حال، قرار است که ر بوده شدن اتفاق بیفتد، این را می‌دانیم. این مربوط به آینده است. آینده.

۲۱. حال، اینجا عیسی از این صحبت می‌کند که او پیش رفته تا برای ما مکانی مهیّا سازد. "دل شما مضطرب نشود." حال، او داشت با یهودیان صحبت می‌کرد. او گفت:

"به خدا ایمان آورید و به من نیز ایمان آورید. همان‌طور که به خدا ایمان دارید، به من ایمان داشته باشید. چون من پسر خدا هستم." ^{۱۶} می‌بینید؟ و خدا... به عبارتی دیگر: "من و پدر یک هستیم، پدر در من ساکن است، و آنچه که انجام می‌دهم، من نیستم بلکه پدری که در من است. اوست که این اعمال را به جا می‌آورد." ^{۱۷} "خدا در مسیح بود و جهان را با خودش مصالحه می‌داد." ^{۱۸}

۲۲. این برای یهودیانی که در طول نسل‌های مختلف آموخته بودند، بسیار ساده بود که ایمان داشته باشند یک خدای ماوراءالطبیعه و بزرگ وجود دارد. ولی فکر اینکه آن خدا نزول کرده و خویش را توسط یک فرد یعنی پسر خود، عیسای مسیح، خدا که در جسم خیمه زده است، آشکار ساخته، و درک این برایشان سخت بود. اما او گفت: "چنان‌که به خدا ایمان دارید، به من ایمان داشته باشید، در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است، می‌روم تا جایی برای شما مهیا کنم." ^{۱۹} عمر عیسی در زمین داشت به پایان خودش نزدیک می‌شد. او به قوم نشان داد و اثبات کرد که او یهوه بود که در جسم ظاهر شده بود، با آیات و معجزات، و با ارجاعات کتاب مقدس که به خودش ارجاع می‌داد. و او اثبات کرده بود که او خدا بود که آشکار شده بود. حال او گفت: "وقتی دیدید که زندگی من به پایان می‌رسد، برای یک هدف به اتمام می‌رسد. می‌روم تا برای شما مکانی مهیا سازم، تا جایی که من هستم شما نیز باشید." بنابراین عیسی دارد به شاگردانش می‌گوید که این زندگی با موت به اتمام نمی‌رسد.

۲۳. حال، این یک متن مربوط به مراسم تدفین بود. یادتان باشد، موت پیش روی ما قرار دارد و ما نمی‌دانیم، شاید کسانی در این ساختمان هستند زنده از اینجا بیرون نروند. این

^{۱۶} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۴

^{۱۷} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۰

^{۱۸} اشاره به دوم فرنتیان ۵ : ۱۹

^{۱۹} اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۴

حیات فیزیکی، اینقدر نامعلوم است. پنج دقیقه بعد، ممکن است آن جوان سالم... ممکن است پنج دقیقه بعد جوانان این ساختمان یک جنازه باشند. درست است. و باز ممکن است پنج دقیقه بعد همه‌ی ما در جلال باشیم. این را نمی‌دانیم. این در دستان خداوند است. عیسی گفت که نمی‌دانست این در چه زمان است، حتی خود او. اما "این تنها در دستان پدر بود".

۲۴. حال، اما به آنها می‌گفت که بعد از موت یک حیات هست. چون "می‌روم تا جایی مهیا سازم" که این برای پذیرش آنها بود و نشان می‌دهد که او داشت با آنها صحبت می‌کرد و می‌گفت پس از اینکه این زندگی به پایان برسد، یک حیات وجود دارد. و چه تسلی باید به همه‌ی ما بدهد، که پس از اتمام این حیات، حیاتی در پیش است که باید بدان داخل شویم. و همین‌طور که بیشتر پا به سن می‌گذارید، این برای شما بیشتر به واقعیت نزدیک می‌شود. همان‌طور که می‌بینید، ایام عمرتان به آن نزدیک‌تر می‌شود. سپس شروع می‌کند به... همین‌طور نزدیک‌تر می‌شوید. برای آن رویداد عظیم نزدیک‌تر می‌شوید. این اکنون است... این ادامه‌ی این است، از همین حیات در حیاتی دیگر، مکانی دیگر.

۲۵. توگد شما در اینجا از قبل برنامه ریزی شده بود. به گمانم به این ایمان دارید. هر یک از شما می‌دانید که توگدتان از پیش تعیین شده بود. آیا می‌دانستید که اینجا بودن شما هرگز ناشی از یک تفکر و با یک افسانه نیست؟ همه چیز پیش از بنیان عالم توسط خدا از پیش تعیین شده بود، تا شما امشب اینجا باشید. خدای لایتناهی می‌دانست. و برای لایتناهی بودن، باید همه‌ی پشه‌های روی زمین را می‌شناخت و می‌دانست که حتی چند بار پلک می‌زند. این لایتناهی است. می‌بینید؟ شما، ذهن کوچک، ذهن کوچک ما قادر به درک این نیست که لایتناهی به چه معناست. خدای لایتناهی، او همه چیز را می‌دانست. بنابراین، هیچ چیز خارج از این تدارکات نیست.

۲۶. اگر کلام خدا را بشناسیم، می‌دانیم که کجا زندگی می‌کنیم. ساعتی که در آن زندگی می‌کنیم را می‌شناسیم. می‌دانیم که چه پیش روی ماست. می‌دانیم که از چه گذشته‌ایم. و کتاب خدا مکاشفه‌ی عیسی مسیح است؛ او در خلال اعصار عمل می‌کند، تا کتاب مکاشفه و بعد وعده‌های او، که خواهد آمد. پس، تمام وعده‌های او راست هستند. خدا نمی‌تواند کلامی بگوید، بدون اینکه تأیید شده باشد. هر کلامی که می‌گوید، باید عملی شود. پیش از بنیان عالم...

۲۷. برخی افراد در باب پیدایش دچار اشتباه شده‌اند، هنگامی که او گفت: "خدا خود را تکرار می‌کند." خیر. شما دچار برداشت غلط شده‌اید. می‌بینید؟ خدا، در ابتدا، او گفت: "بشود. بشود. بشود." جهان در تاریکی و در یک آشفتگی بود. حتی وقتی گفت: "روشنایی بشود." شاید این صدها سال قبل از این بود که اصلاً نوری ظاهر شود. اما وقتی این را گفت، باید واقع می‌شد. باید به این صورت باشد. می‌بینید؟ و او کلام خویش را گفت. آن بذرها زیر آب بودند. وقتی زمین خشکید. سپس بذرها بالا آمدند. آنچه می‌گوید باید واقع شود.

۲۸. او بواسطه‌ی انبیا گفته بود. دیشب به آن اشاره کردم. مثلاً، وقتی به اشعیا پرداختیم. او گفت: "باکره آستن می‌شود." چه کسی فکرش را می‌کرد. از کسی که بین آن قوم تعلیم یافته بود، چنین کلامی بگوید که "اینک باکره آستن شده...؟" اما چون... او یک نبی بازتاب و انعکاس دهنده‌ی خداست. او ساخته نشده تا بتواند کلام خویش را بگوید. آنچه او می‌گوید باید کلام خدا باشد. او مانند یک بازتاب است، او همان دهان خداوند است. و از این رو او گفت: "باکره آستن شده... " شاید خود او این را درک نمی‌کرده، ولی خدا باید این را از طریق او می‌گفت. چون او وعده داده بود که: "کاری نمی‌کند جز اینکه سرّ آن را به بندگان خویش انبیا مکشوف سازد."^{۲۰} پس وقتی این را گفت،

هشتصد سال قبل از آن بود که واقع شده باشد. اما باید واقع می‌شد. سرانجام، آن کلام خدا، در رحم یک باکره به ثمر نشست. او آبستن شد و عمانوئیل را ثمر آورد. "برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد، نام او عجیب، مشیر، خدای قدیر، سرور سلامتی و پدر سرمدی خواهد بود." ^{۲۱} این باید این‌گونه می‌بود. چون خدا این را بواسطه‌ی انبیای خود گفته بود. و تمام کلام خدا می‌بایست واقع گردد. بنابراین می‌دانیم که عیسی رفته است تا مکانی مهیا سازد که قومی برای خویش بیاید. قوم او چه کسانی هستند؟ امیدوارم که امشب ما جزئی از آن قوم باشیم. اگر این‌گونه نیست. دوست من، خدا طریقی مهیا ساخته است. به یک شرط، اگر بخواهید، می‌توانید. می‌توانید مشمول آن بشوید، شما دارای اراده‌ی آزاد هستید. می‌توانید هرگونه که می‌خواهید عمل کنید، ولی اکنون به دنیایی که پیش روست توجه داشته باشید. دنیایی پیش رو است.

۲۹. درست مانند تولدتان در اینجا. گفتم که شما مهیا شده بودید. خدا می‌دانست که شما اینجا خواهید بود. و اکنون، می‌دانید، حتی کارهایی که والدین شما انجام داده‌اند، مردم فکر می‌کنند که آنها از نسلی به نسل دیگر دیده نمی‌شوند، ولی این‌گونه است.

۳۰. در کتاب عبرانیان، به گمانم حدود باب هفتم، می‌گوید، پولس رسول، نگارندگان، به گمانم همین بود، در مورد رویداد عظیمی صحبت می‌کند که با ابراهیم رخ داد. که وقتی از جنگ با پادشاهان باز می‌گشت، به ملک‌صدیق ده یک داد. و حال، او گفت که: "لاوی در صلب ابراهیم بود، وقتی در راه بازگشت از جنگ با پادشاهان، ملک‌صدیق را ملاقات کرد." و او این را محسوب می‌کند بر لاوی نیز ده یک داد، وقتی هنوز در صلب ابراهیم بود. پدر پدر پدربزرگ او. و او گناهان قوم را بر فرزندان‌شان از نسلی به نسلی دیگر می‌بینید، که کلام او را حفظ نخواهد کرد. می‌بینید؟

۳۱. همه‌ی شما از قبل، توسط خدا تعیین شده بودید. هیچ چیز با خدا از روی شانس نیست. او همه چیز را در این باره می‌داند. همه چیز از قبل برنامه ریزی شده است. از نسل‌های قبل برنامه ریزی شده تا امشب شما بتوانید اینجا باشید. این را می‌دانستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] فکر کنید، که شما، یک‌بار... این را دوباره تکرار می‌کنم. که شما، زمانی در پدرتان بودید، در ژن پدرتان. حال، در آن زمان نه شما او را می‌شناختید و نه او شما را می‌شناخت. اما، می‌دانید، بعد شما در بستر رشد قرار گرفتید، در رحم یک مادر، توسط یک زناشویی مقدّس. سپس شما به صورت شخصی به شباهت پدرتان آشکار شدید. پس یک مشارکت وجود دارد.

۳۲. حال، این تنها راهی است که می‌توانید که یک دختر یا پسر داشته باشید، چون باید... باید حیات ابدی داشته باشید. و تنها یک شکل از حیات ابدی وجود دارد، و آن حیات خداست. تنها یک شکل حیات ابدی، و آن خدا بود. پس، برای اینکه پسر خدا باشید، می‌بایست همواره در او می‌بودید، در پدر، قبل از اینکه حتی یک ملکول وجود داشته باشد. می‌بینید؟ و بعنوان پسر خدا، شما چیزی نیستید به جز ظهور و آشکار شدن آن ژن که حیات در خدا بود. حال شما آشکار شده‌اید، پس از اینکه کلام او وارد شما شد، تا به این عصر نور بدهید. شما حیات خدا را در خودتان بیان می‌کنید، چون شما پسر و دختر خدا هستید. بنابراین، متوجّه منظور من می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] می‌بینید؟ شما در... شما امشب در این کلیسا نشست‌اید، چون وظیفه‌ی شما این است که خدا را برای این کشور، این قوم و این محله‌ای که با آن در ارتباط هستید، بیان کنید. هر جا که هستید، خدا می‌دانست که شما اینجا خواهید بود؛ چون شما باید یکی از ژن‌های او باشید، یکی از صفات او. باید باشید. اگر حیات ابدی را یافته باشید، این همیشه حیات ابدی بوده است. و خدا پیش از بنیان عالم و جهان، می‌دانست که شما اینجا خواهید بود. و زمانی که کلام، یا آب، «شستشوی آب کلام»، بر شما ریخت، در

یک وجود اظهار و بیان شد. حال شما با پدرتان یک مشارکت و معاشرت دارید، یعنی خدا. درست به همان صورت که با پدر زمینی خود دارید. می‌بینید؟ اگر این حیات ابدی باشد که در شما ساکن است، آن وقت شما شهروندان پادشاه هستید. نه شهروندان، بلکه فرزندان هستید، پسران و دختران خدای زنده.

حال، اگر این عیسی پری خدا بود که آشکار شده بود، او تمامی پری الوهیت در جسم بود. بنابراین، وقتی او جسم شد و بر روی زمین آمد، آن موقع شما در او بودید. چون او کلام بود. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود، و کلمه جسم شد و در بین ما ساکن گشت. کلمه جسم شده بود." بنابراین شما با او راه رفتید و با او مردید. شما با او دفن شدید و اکنون با او قیام کرده، صفات خداوند را آشکار می‌کنید و بر جایگاه‌های آسمانی در مسیح عیسی نشسته‌اید. اوه، این خیلی معنا دارد؛ ایام کنونی، کلیسا. این برای ما خیلی معنا دارد، تا خودمان را ببینیم که در مسیح عیسی جایگاه یافته‌ایم.

۳۳. حال، اگر ما آن صفات خدا باشیم، نمی‌توانیم با آیین‌ها زندگی کنیم. نمی‌توانیم با فرقه‌گرایی زندگی کنیم. باید با کلام زندگی کنیم، چون عروس جزئی از داماد است. مثل هر همسری که بخشی از شوهر خود است. بنابراین ما باید آن عروس کلام باشیم. عروس کلام چیست؟ آشکار سازی این زمان، عروس، نه یک آیین یا یک فرقه؛ بلکه یک وحی زنده خدا. یک صفت زنده‌ی خدا، نشان دهنده‌ی صفت خدا به دنیا. به شکل عروس که باید در این دورانی که در آن زیست می‌کنیم، بیان شود.

۳۴. مارتین لوتر نمی‌توانست بیانگر صفاتی باشد که ما هستیم، بدلیل اینکه آن از ابتدا وجود داشت، در رستاخیز، مانند دانه‌ای گندم که در زمین کاشته شده بود.

۳۵. حال، دوباره این را بیان می‌کنیم. احتمالاً کتابی را که آن آلمانی من را مسخره کرده است، خوانده باشید؛ که گفته بود من متعصب‌ترین در بین متعصب‌ها هستم. او کاملاً با هر چه که به خدا مسمی بود، مخالف بود و حتی خدا را به تمسخر می‌گرفت. می‌گفت: "چه خدایی! که می‌توانست دریای سرخ را بگشاید..." می‌گفت: "قوم خود را بیرون ببرد، دست به سینه بنشیند و بگدازد قوم او رنج بکشند و بمیرند (در دوران تاریکی) و آن فرزندان کوچک، طعمه‌ی شیرها شوند."

۳۶. می‌بینید؟ تمام برنامه، تمام کلیسا بر اساس مکاشفه‌ی الهی بنیان نهاده شده است. عیسی در متی باب ۱۶ گفت: "جسم و خون این را بر تو مکشوف نکرد، بلکه پدر من که آسمان است این را بر تو مکشوف ساخت." این چه بود؟ مکاشفه‌ای از اینکه او که بود. "بر این صخره کلیسای خویش را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت."^{۲۲} مکاشفه‌ی عیسی مسیح در این زمان، نه آنچه که او در زمانی دیگر بوده است. حال کتاب مقدس آنچه را که او بود، توصیف می‌کند. این در حال رشد کردن در عروس است، تا به شباهت کامل در آید. بنابراین اگر دانه‌ی گندم، مسیح، می‌بایست به زمین می‌افتاد، عروس نیز باید در طول عصر تاریکی در زمین فرو می‌رفت. و دانه‌ای که در زمین کاشته می‌شود، باید بمیرد و گرنه نمی‌تواند خودش را ثمر دهد و خود را دوباره تولید کند. و کلیسای عظیمی که در روز پنطیکاست بنا شده بود، با فرستادن روح‌القدس، باید رنج شهادت را می‌چشید و در عصر تاریکی وارد خاک می‌شد، تا دوباره در عصر لوتر پیش آید و برای این ایام آخر به شباهت کامل عروس عیسی مسیح در آید. می‌بینید؟ هیچ راه دیگری نیست...

۳۷. بنابراین عروس در ربوده شدن پیش می‌آید. و همه از قبل، توسط خدا تعیین شده‌اند. او هر انسانی را از ابتدا می‌شناخت، هر مکانی را، اینکه چه کسی خواهد نشست و همه

چیز در این مورد. همه چیز از پیش تعیین شده است. خدا می‌دانست که این در اینجا خواهد بود. و، و زمانی که به آنجا برسیم، همه چیز مهیا خواهد بود. درست مانند امشب که مهیا شده است. مانند این ساعت که مهیا گشته است. بله، پیشدانی عظیم او همه چیز را بواسطه‌ی پیش آگاهی، به او می‌گوید.

۳۸. او حاضر در همه جاست، چون دانای کل است. و او دانای کل است چون حاضر در همه جاست. بنابراین با پیش آگاهی او... حال، او نمی‌تواند مثل نسیمی روی زمین باشد. چون او یک وجود است. او یک افسانه نیست. او یک وجود است. او ساکن می‌گردد. او حتی در یک خانه ساکن می‌گردد. او در مکانی ساکن می‌گردد که نامش آسمان است. بنابراین، حاضر در همه جاست. او دانای کل بودن، است. همه چیز را می‌داند، بنابراین او دانای کل است، چون همه چیز را می‌داند.

۳۹. اکنون شما، رشد شما از زمانی که متولد شدید و به این جهان عرضه شده‌اید، شروع شد. خدا می‌دانست که شما قرار است در این جهان باشید و از ولادت تا بلوغ رشد یافتید. چیزهایی که بعنوان یک زن جوان یا پسری جوان یا یک کودک برای شما عجیب به نظر می‌رسید، اکنون بسیار واقعی به نظر می‌رسد. وقتی یک کودک بودید، این را درک نمی‌کردید. اما اکنون، وقتی بالغ می‌شوید، شروع به درک این می‌کنید که همه چیز به درستی تعیین شده است. و شما... این براستی برای شما یک معنا و مفهوم دارد.

۴۰. توگد روحانی شما هم به همین صورت است. وقتی یک بچه‌ی کوچک هستید، کارهایی را انجام می‌دهید که قادر به درک آن نیستید. به مذب می‌آید، زندگی خود را به مسیح تقدیم می‌کنید. چنین کارهای عجیبی را انجام می‌دهید و تعجب می‌کنید که اصلاً چرا این کار را کردید. اما بعد از یک مدّت، وقتی به بلوغ می‌رسید، بعنوان

مسیحیان بالغ، آن وقت این را درک می‌کنید. می‌بینید؟ یک چیزی هست که این کار را می‌کند. متوجه می‌شوید که چرا مجبور بودید این کار را بکنید. توگد روحانی شما، توگد جسمانی شما نمادی است از توگد روحانی شما. اینکه چطور، چطور با شما متناسب شد، در این حیات، همان‌طور که رشد می‌کنید، همه چیز متناسب می‌شود. چون شما برای آن ساخته شده‌اید. آن شیئی که در بشارت مردد شدی، در خیمه‌ی جلسه، با یک کلیسای کوچک در یک گوشه، و چیزی که واعظ موعظه کرد، یک موضوع خاص، و احساس درستی که در مذبح داشتی، آیا عجیب نبود؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ خدا این را می‌دانست، پیش از بنیان عالم. متوجه شدید؟ به نظر تان عجیب می‌رسد که چرا این را انجام دادید. اما اکنون درک می‌کنید؟ می‌دانید که چه اتفاقی افتاد. این در این حیات، با شما بسیار متناسب است. و در حیاتی که در پیش است نیز چنین خواهد بود. همان‌طور که به بلوغ می‌رسید، این حیات پیشرفته‌تر می‌شود. به نظر می‌رسد که همه چیز مناسب شماست.

۴۱. من باور ندارم که یک... که یک نفر بر اساس شانس اینجا باشد. حال فکر کنید. وقتی شما به جهان آمدید، همه چیز باید از پیش برنامه ریزی شده و مهیا بود. من درک نمی‌کنم، چطور خدایی که همه‌ی چیزهای نیکو را برای ما فراهم نموده، نمی‌تواند... نمی‌توانیم به او توکل داشته باشیم، چرا که اگر او ما را وارد این آشفتگی که اکنون در آن هستیم، کرده است، و اینجا چیزهای چیزهای نیکوی حیات را برای ما مهیا نموده است، پس چقدر بیشتر می‌توانیم به او توکل داشته باشیم. برای مهیا نمودن چیزهایی که خواهد آمد، چیزهای ابدی. می‌گوییم، خیلی عجیب به نظر می‌رسد.

۴۲. و من فکر نمی‌کنم ملکوت مکانی باشد که معمولاً ما درم برای من تعریف می‌کرد. باور دارم که کلیسا از آن رشد یافته است. حدود صد یا دویست سال قبل. فکر کنم قدیمی‌ها بر این باور بودند، هرکس که می‌میرد، به سکوت رفته و یک چنگ^{۲۳} دارد،

^{۲۳} چنگ - یکی از انواع سازهای زهی

روی یک ابر نشسته و چنگ می‌نوازد. حال، آنها فکر می‌کردند جایی وجود دارد که ملکوت نامیده می‌شود. اما، آنها... اگر این‌گونه باشد، تمام موسیقی‌دانان این را خواهند داشت، بجز ما. می‌بینید؟ ولی این، چنین مکانی نیست. اصلاً مربوط به نواختن چنگ نیست. اعتقاد دارم، باور ندارم که کتاب مقدس چنین چیزی را تعلیم بدهد. اما این تصویری است که آنها قبل از بوجود آمدن پری کلام و باز گشایی هفت مهر داشتند. این در این دوره به ما وعده داده شده است که ما آن وقت درک می‌کنیم. ایمان دارم که ملکوت یک جای حقیقی است، درست به همان صورت است که اینجا یک جای واقعی است. جایی که ما برای ابدیت، آنجا بر روی یک ابر نمی‌نشینیم. ما آنجا چنگ نمی‌نوازیم، بلکه به جایی حقیقی می‌رویم که قرار است کارهایی انجام بدهیم. جایی که قرار است زندگی کنیم. قرار است کار کنیم. شادی کنیم. قرار است زندگی کنیم. قرار است حیات داشته باشیم، یک حیات ابدی و حقیقی. قرار است به یک ملکوت برویم، به یک فردوس. درست مانند آدم و حوا که قبل از ورود گناه در باغ عدن، کار می‌کردند، می‌خوردند. ما در مسیر بازگشت دوباره‌مان به همان‌جا هستیم. آدم نخست بواسطه‌ی گناه، ما را از آنجا بیرون کشید. آدم ثانی، بواسطه‌ی عدالت، دوباره ما را بدانجا وارد می‌کند. عادل می‌سازد و دوباره ما را داخل می‌آورد.

۴۳. شما افرادی که نوارها را دریافت می‌کنید! می‌خواهم پیغام «عادل شمردگی» را دریافت کنید. شما که نوارها را دریافت می‌کنید! می‌خواهم که این نوار را دریافت کنید. چند وقت قبل در اینجا در مورد این موضوع صحبت کردم.

۴۴. ببینید که والدین زمینی شما چگونه قبل از اینکه به اینجا بیایید، قبل از اینکه بدانند که شما قرار است که بیایید، برای دنیا آمدنتان آماده شدند. به آن فکر کنید، به والدین زمینی‌تان. بدین جهت که والدین زمینی تنها نمادی از والدین آسمانی است. "اگر ما می‌دانیم که باید چیزهای نیکو را به فرزندان خود بدهیم، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما

می‌داند که عطایای نیکو را باید به فرزندان خویش عطا کند.^{۲۴} عیسی این کلام را گفت. می‌بینید؟ آنها برای آمدن شما مهیا شدند. آنها یک گهواره‌ی کوچک ساختند، با یک کفش بچه‌گانه، لباس‌های کوچک و این چیزها. آنها آماده شدند. قبل از اینکه به روی زمین بیایید، همه چیز برای رسیدن شما مهیا گشت.

۴۵. او رفته است تا برای رفتن ما به آنجا مهیا شود. حال، توجّه کنید. "در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است." یا... نمی‌خواهم کلامی به آن اضافه کنم. چون نباید این کار را بکنیم. مکاشفه ۲۲ می‌گوید. "هر کسی کلامی به آن بیفزاید و یا از آن کسر کند..." بگذارید این را بگویم، نه بعنوان جمع بندی، بلکه برای روشن کردن مطلب. "در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است." گمان نمی‌کنم وقتی به ملکوت برسیم، همه‌ی ما دقیقاً یک شکل باشیم. گمان نمی‌کنم که همه‌ی ما بلوند و یا سبزه باشیم. یا کوچک یا بزرگ. ایمان دارم که خدا، خدای تنوع است. کلام این را اثبات می‌کند. او کوهستان‌های کوچک و بزرگ دارد. او دشت‌ها و صحراها را دارد. او چیزهای مختلف را دارد، چون آنها را آن‌گونه که می‌خواست، خلق نمود. او فصول را ساخت، تابستان، زمستان، بهار و پاییز را. او فصل‌ها را ساخت. این نشان می‌دهد که خدای تنوع است. او شما را در تنوع خلق کرد. بعضی از انسان‌ها بسیار پر سر و صدا هستند، برخی بسیار متعصبند، دیگران مهربانند، سایر افراد خوبند و شما تمام انواع مختلف مردم را می‌بینند. او نیز چنین است. می‌بینید؟

۴۶. به پطرس رسول نگاه کنید، او را با اندریاس مقایسه کنید. می‌بینید؟ اندریاس آن جنگجوی در دعاست، که همیشه در حال زانو زدن بود. و پطرس رسول یکی از آن افراد آتشین و پرتکاپو بود که موعظه می‌کرد. و پولس بیشتر شبهه محقق بود، بیش از... مانند نبی یا چیزی دیگر.

^{۲۴} اشاره به انجیل متی ۷: ۱۱ و انجیل لوقا ۱۱: ۱۳

۴۷. و می‌دانید، موسی چهار کتاب اول عهد عتیق را نوشت، او عهد عتیق را نوشت، مابقی آن شریعت، پادشاهان، مزامیر، و سایرین بود، و آنچه که کسی در مورد انبیا نوشته بود. اما موسی شریعت را مکتوب کرد. چهار کتاب مقدس؛ پیدایش، خروج، لاویان و تشیه.

۴۸. و بعد پولس عهد جدید را نوشت. متی، لوقا، مرقس و یوحنا، آنچه را که واقع شده بود، نوشتند. ولی پولس شریعت و فیض را از هم تفکیک کرد و آن را در جای خود گذاشت. می‌بینید؟ او نگارنده‌ی عهد جدید بود. او نگارش عهد جدید را به ما داد و کلام خدا را در نظم قرار داد. حال، توجه کنید. بسیار، منزل بسیار، انواع بسیار منزل.

۴۹. مثل انواع بسیار تپه‌ها، مثل انواع بسیار رودخانه‌ها، دریاچه‌ها... وقتی شما آمدید، آنها همینجا بودند، زیرا لطف پدر آسمانی، شما آنها را در اینجا قرار داد. چون برخی از انسان‌ها کوهستان‌ها را دوست دارند، برخی دوستدار آب هستند و برخی به صحرا علاقمند هستند. پس می‌بینید؟ آمدن شما، او طبیعت شما و آنچه را که خواهید بود، می‌دانست و آن را آن‌گونه ساخت که از آن لذت ببرید. اوه! فکر کنم که او پدری بی‌نظیر است، می‌دانیم که او این را این‌گونه ساخته است. خوشحالم که او کوهستان‌ها را ساخت. من، من کوهستان‌ها را دوست دارم. من... و من آن را دوست دارم. جایی که دیگران... اوه! من نمی‌توانم تحمل کنم... اوه! باید اینجا را متلاشی کرده باشد. خوب، این کار را کرده تا من بتوانم از آن لذت ببرم. می‌بینید؟ بعد می‌گویند: "من دشت‌ها را دوست دارم. جایی که می‌توانم دور دست‌ها را بینم." خوب، دو طبیعت متفاوت و هر دو ما مسیحی هستیم. ولی پدر می‌دانست که شما آنجا خواهید بود و همه چیز را قبل از اینکه به اینجا برسید، مهیا نمود. آمین! در اولین آمدنتان، اینجا، همه چیز را برای وقتی که به اینجا می‌رسید، مهیا نمود. آیا فکر کردن به آنچه که او انجام داده است، شگفت‌انگیز نیست؟

۵۰. حال، حال، اینها تنها عطایا و هدایایی موقت بصورت نمادین هستند. حال می‌دانیم که موسی در حال ساخت خیمه در بیابان و مهیا نمودن آن، گفت که همه چیز را مطابق با نمونه‌ای که در آسمان دیده، ساخته است. می‌بینید؟ پس امور زمینی تنها بیانگر امور ابدی هستند. و اگر این زمینی که ما تا به امروز در آن زندگی می‌کنیم؛ آن قدر عظیم است که ما دوشش داریم... دوست داریم که زندگی کنیم، هوا را تنفس کنیم، گل‌ها و سایر چیزها را ببینیم. اگر این چیزی که اینجاست، تجلی دارد. این رو به موت است، اما تجلی از آنی است که ابدیست. وقتی یک درخت را می‌بینید که در حال تقلاست و سعی می‌کند تا زنده بماند، به این معنی است که یک جایی درختی وجود دارد که مجبور نیست این کار را بکند. وقتی انسانی را می‌بینید که برای زنده ماندن تقلا می‌کند، یک نفر در بیمارستان یا در بستر بیماری یا در یک تصادف، تقلا می‌کند، خرخرهای موت در گلوئی اوست، تلاش می‌کند، می‌گرید و برای حیات فریاد می‌زند، این به چه معناست؟ جایی هست، یک جا بدنی هست که برای آن تقلا نمی‌کند و فریاد نمی‌زند. می‌بینید؟ این کار را نمی‌کند.

۵۱. حال، اینها عطایای موقتی برای ما هستند. این امور تنها بیانگر این هستند که جایی هست که ابدیت در آن وجود دارد. این چیزی است که عیسی رفت تا برای ما مهیا سازد. آن ابدی. حال، اینها بیانگر آن هستند که چیزی عظیم‌تر از همین نوع وجود دارد. چون اینها از یک نوع هستند.

۵۲. حال، یادتان باشد، کتاب مقدس می‌گوید: "اگر این خیمه زمینی ما ریخته شود، خیمه‌ای دیگر در انتظار ماست."^{۲۵} درست مانند یک بچه که عضله‌های کوچکش درون مادر پیچ و تاب می‌خورد و... اما فقط... می‌بینید؟ توجه داشته باشید، یک زن را در نظر بگیرید، اگر بد طینت هم باشد؛ ولی وقتی مادر می‌شود، کمی قبل از اینکه نوزاد

متوگد شود، یک محبتی در زن هست. او را در نظر بگیرید، همیشه یک چیزی وجود دارد، او حساس تر شده است. چرا؟ روح یک فرشته‌ی کوچک وجود دارد که منتظر دریافت آن بدن جسمانی است. به محض اینکه متوگد شد، دم حیات در او وارد می‌شود. خدا آن را در آنجا می‌دمد و او نفس زنده می‌گردد، حال، همان‌طور که این نوزاد متوگد می‌شود، یک بدن روحانی آنجاست تا آن را دریافت کند. و حال، وقتی این بدن اینجا ریخته شود، در این زمین، همان‌طور که بدن ریخته می‌شود یک بدن روحانی هم هست تا آن روح را دوباره در خود دریابد. اوه، چه امر عظیمی! ما اکنون در مسیح عیسی هستیم. آمین! کودکان، کودکان در مسیح. فرزندان خدا، چشم انتظار نجات نهایی در آمدن خداوندمان عیسی، تا ما را در خود دریابد، زمانی که این جسم، این فانی، به آن نافانی و نامیرا تبدیل گردد.

۵۳. شباهت، تمام کارهایی که او کرد، بیانگر چیزهایی است که خواهد آمد. درست مانند بدنی که اینجا به شما می‌دهد. درست مانند این بدن که او به شما می‌دهد، تا در آن زندگی کنید؛ تنها بیانگر این است که چیزی بزرگ‌تر و عظیم‌تر وجود دارد و خواهد آمد. می‌بینید؟ "اگر ما متحمل، متحمل این صورت زمینی شده باشیم، باید متحمل آن تصویر و صورت آسمانی نیز بشویم." در آنکه می‌آید هیچ بدی نیست. اکنون این بدن، حامل شرارت، بیماری، موت و رنج است. من چند وقت قبل در موعظه‌ی «دگرگونی کلام خدا» توضیح دادم که این بدن چگونه شرارت و بدی را در خود یافت. و تمام تمدنی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، از شریر است. این را باور نمی‌کنید؟ کتاب مقدس می‌گوید که این‌گونه است. این جهان، هر حکومتی. مجبور نیستیم که آن را باور کنیم، ولی کتاب مقدس به سادگی و وضوح این را اعلام می‌کند، که هر حکومتی، هر پادشاهی در این جهان، در مالکیت شریر بوده و توسط آن اداره می‌شود. عیسی نیز توسط شریر گرفته شد، او را بالای یک مکان برد و تمام پادشاهی زمین را بدو

نشان داد. شیطان مدعی بود که آنها از آن او هستند و عیسی هرگز به او اعتراض نکرد. زیرا شیطان خدای این جهان است. می‌بینید؟ و او گفت: "اگر زانو زده و من را پرستش کنی تمام آنها را به تو خواهم بخشید." ^{۲۶} می‌بینید؟ او سعی می‌کرد تا آنها را به عیسی بدهد، بدون قربانی. می‌بینید؟ این معامله‌ای بود که او تلاش می‌کرد با عیسی انجام دهد.

ولی جهان در گناه بود. پس، مجازات گناه موت بود و او می‌بایست می‌مرد. به این دلیل است که خدا در جسم آشکار شد، تا بتواند موت را بر خود بگیرد و بها را پردازد. هیچ چیزی برای بازگشت وجود ندارد، هیچ بهایی. آن کاملاً آزادانه پرداخت شد. تمام قرض‌ها پرداخت شده است، اکنون همه چیز از آن اوست و ما نمایندگان ملکوت او هستیم. امشب اینجا دور هم جمع شده‌ایم و به نام عیسی مسیح خداوندمان، در مکان‌های آسمانی نشسته‌ایم.

۵۵. حال، در این دنیایی که در آن زیست می‌کنیم با این تحصیلات... می‌خواهم به شما چیزی را اثبات کنم؛ اینکه تحصیلات، علم، تمدن و تمام این چیزهایی که ظاهراً ما از آن لذت می‌بریم، از شیطان است و از بین خواهد رفت. می‌گویید: "برادر برانهام! حتی تمدن؟!!" بله قربان! این تمدن توسط شیطان شکل گرفت. پیدایش باب ۴ این را اثبات می‌کند. پسر قائن، می‌دانید؟ او این تمدن را شروع کرد. شهرها را ساخت و سایر چیزها و تمدن از دانش آمد. دانش چیزی است که شیطان به حوا فروخت، در باغ عدن، این باعث سرکشی و تمرد او از فرمان خدا شد. پس در جایی که ما به آن می‌رویم، یک تمدن وجود دارد. اما شباهتی به این تمدن نخواهد داشت، چون ما در این تمدن، بیماری، رنج، شهوت، موت و هر چیز نادرستی را داریم. اما در آن تمدن هیچ‌یک از اینها وجود ندارد. ما به علم نیازی نخواهیم داشت. بهر حال، علم از همان ابتدا منحرف بود. می‌بینید؟ شما مولکول‌ها را جدا می‌کنید، به اتم و چنین و چنان تجزیه می‌کنید، تا

خودتان را منفجر کنید. شما باروت می‌سازید، این را می‌زید تا موجودی را بگشاید. شما خودرو می‌سازید، بنزین و گازوییل را از زمین خارج می‌کنید و این مواد از زمین خارج می‌شود. فیرها را آزاد می‌کنید تا بتوانند منفجر شود. با سرعت نود مایل در ساعت می‌رانید و یک نفر را می‌کشید. می‌بینید؟ او! بسیار عصبی، بسیار عجول، باید جسور باشیم و پیش برویم. می‌بینید؟ اینها همه از شریر است. در ملکوت خدا خودرو، هواپیما یا موفقیت علمی، وجود نخواهد داشت. خیر. به هیچ وجه تحصیلاتی در آن نخواهد بود. یک تحصیلات بسیار افضل و عالی‌تر از این خواهد بود، که حتی تصورش هم نمی‌شود. می‌بینید؟ تحصیلات، تمدن، و تمام اینها از شیطان می‌آید. حال، شما می‌گویید: "برادر برانهام! پس برای چه درس می‌خوانیم؟"

۵۶. می‌بینید؟ چرا الآن لباس می‌پوشم؟ در تمدنی که باید می‌آمد، که اولین بود، آنها هیچ نیازی به لباس نداشتند. آنها پوشانده شده بودند. آنها دلیلی برای لباس پوشیدن نداشتند، زیرا نمی‌دانستند که عریانند. حال شما... متوجه می‌شویم که... اکنون می‌دانیم که عریان هستیم. گناه در اینجا ساکن شده است. ما باید لباس بپوشیم اما در ابتدا چنین نبود. هیچ گناهی وجود نداشت. می‌بینید؟

۵۷. حال، همین امر در مورد تمدن صدق می‌کند، تماماً. ما می‌خوانیم، می‌نویسیم، این کارها را می‌کنیم. هرگز با آن هماهنگ نشوید. این هرگز باعث نمی‌شود که شما با خدا باشید، زیرا این خدای کمونیسم است. می‌بینید؟ این کار از عیسی مسیح نیست.

۵۸. عیسای مسیح به ایمان است، نه آنچه که از نظر علمی بتوانید اثبات کنید. بلکه آنچه بدان ایمان دارید. نمی‌توانم از نظر علمی به شما اثبات کنم که امشب در این ساختمان خدایی وجود دارد، اما در عین حال می‌دانم که اینجاست. اما این توسط ایمانم هویدا می‌شود. ابراهیم نمی‌توانست از نظر علمی ثابت کند که قرار است از سارا یک فرزند

داشته باشد، درحالی که او نزدیک به صد سال سن داشت. اما ایمانش این را تأیید کرد. می‌بینید؟ او به هیچ گواه علمی نیاز نداشت. چرا؟ چرا که ممکن بود دکتر بگوید: "این پیر مرد دیوانه است. می‌گوید که قرار است از آن زن یک بچه داشته باشد، درحالی که خود او صد ساله و آن زن نود ساله است." اما می‌دانید؟ خدا چنین گفته بود، پس نیازی به علم نبود. بلکه مستلزم ایمان بود تا به کلام خدا ایمان داشته باشد، نه به علم.

۵۹. خوب، مدارس ما و این چیزها یک بزرگ‌نمایی هستند. چون خدا هرگز نگفته بود که: "بروید و مدارس بسازید." یا حتی "مدارس کتاب مقدس" این را می‌دانید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] او گفت: "کلام را موعظه کنید." این کاملاً درست است. سیستم تحصیلاتی ما بیش از هر چیز دیگری که من می‌شناسم ما را از کلام خدا جدا کرده است. درست است، از خدا جدا کرده است. نه اینکه مدارس بسازید، بیمارستان‌ها و با سایر چیزها، این مربوط به دنیا و آن گروه بود. من مخالفتی با آنها ندارم. آنها نقش خودشان را ایفا می‌کنند، اما هنوز آن که باید باشد نیست.

ما یک بیمارستان می‌سازیم. این بسیار خوب است، از بهترین علم طب بهره می‌گیریم و روزانه هزاران نفر در آن می‌میرند. اما، اوه خدای من! در ملکوت خدا، موت وجود ندارد، هیچ غمی نیست. آمین! هیچ نیازی به این امور دنیا نیست. ما از این چیزها در حقیقت خدا گذشته‌ایم، جایی که به سختی تلاش می‌کنیم تا آن را از طریق علم دریابیم. و هر چه علمی‌تر می‌شویم، موت بیشتری را بر خود وارد می‌سازیم. ما در حال یک نبرد از پیش باخته هستیم، پس از آن رها شویم. و امشب با ایمان، به عیسای مسیح ایمان بیاوریم و او را بپذیریم. اوست که باید پذیرفت.

۶۰. علم چه چیزی را برای شما مهیا می‌سازد؟ موت بیشتر. درست است. ماهواره‌ها، اقمار مصنوعی و تمام این چیزها به بالا می‌روند. تا موت و هر چیز دیگری را در سراسر

دنیا پراکنده کنند. به آنها نگاه نکنید، بلکه سرتان را بالاتر از آن بگیرید، به سمت آسمان، به جایی نگاه کنید که عیسی نشسته است. «به دست راست خدا» امشب "زنده است تا بر اعتراف ما شفاعت کند." ^{۲۷} ایمان داریم که کلام او، راستی است.

۶۱. حال، متوجه می‌شویم که این حیات در بردارنده‌ی تمام انواع بدی‌هاست، پس بنابراین، حیاتی که می‌آید، این را نخواهد داشت. حیات فعلی در بردارنده‌ی بیماری، شهوت و موت است. چون، این چیست؟ این منزلی نیست که او رفت تا مهیا سازد. این یک آسایشگاه است. چند نفر می‌دانند که آسایشگاه چیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حتماً. خوب، این چیزی است که شما اکنون در آن ساکنید. آسایشگاه جایی است که تمام افراد بیمار را در آن می‌گذارند. خوب، این کاری است که گناه با ما انجام داده، ما را در یک آسایشگاه زمینی قرار داده است. جایی که شما... نمی‌گذارند که کس دیگری به آسایشگاه وارد شود، چون انواع میکروب‌ها در اطراف شناور هستند، و این میکروب‌ها به افراد دیگر سرایت می‌کند و باعث بیماری می‌شود. گناه ما را به آسایشگاه شریر وارد کرد.

۶۲. اما اسم آن یکی هست «خانه‌ی پدر من». "می‌روم تا جایی برای شما مهیا سازم، شما را از این آسایشگاه بیرون بیاورم و به منزل پدر خود ببرم." "آمین! بفرمایید؛ شما را از این آسایشگاه زمینی خارج سازد. او رفته است تا مکانی را مهیا سازد. یک مکان کامل که هیچ شریری در آن وجود ندارد. هیچ بیماری وجود ندارد. هیچ پیری وجود ندارد. مرگی وجود ندارد. این یک جای کامل است که شما را به آن کمال می‌خواند، و باید کامل باشید تا به آنجا برسید. کتاب مقدس چنین گفته است. عیسی گفت: "پس شما کامل باشید، چنان که پدر شما که در آسمان است. کامل است." ^{۲۸} این این یک

پادشاهی کامل است، پس باید افراد کامل به آن وارد شوند. چون باید ایستاده و با یک پسر کامل خداوند ازدواج کرده باشید. یک عروس کامل باشید. پس چطور می‌توانید آن را به طریقی بجز کلام خدا انجام دهید، کلامی که در آب مقدّسی است که ما را از گناهان می‌شوید؟ آمین! درست است. خون عیسی مسیح. به این فکر کنید، چگّه چگّه‌ی کلام خونین. آمین! خون، کلام خدا که خون خود را می‌دهد تا عروس را بشوید. آمین! بله قربان! او در تکامل می‌ایستد، باکره، عاری از زنا. او هرگز از ابتدا مرتکب گناه نشده است. او در آن گیر افتاده بود. می‌بینید؟ آنجا خانه‌ی پدر است که او برای مهیا کردن آن رفت.

۶۳. این یکی از طریق رابطه‌ی جنسی و سقوط آمده است و باید با همان سقوط نیز نابود شود. مهم نیست که شما چقدر چیزهای کهنه را مرمت می‌کنید، به هر حال این سقوط خواهد نمود. کارش تمام شده است. خدا می‌خواهد آن را نابود کند. او چنین گفت. یک بازسازی در همه چیز وجود خواهد داشت. آیا به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

در ابتدا، زمانی که جهان توگلد یافت، زمانی که ابتدا خدا آب را از روی زمین کنار کشید، مانند زمانی که او آب را در رحم کنار زد، یک جهان متوگلد شد. بله. و زمانی که خدا آنها را در آنجا قرار داد، مردم شروع به زندگی بر روی آن کردند و بعد شروع کردند به گناه کردن. سپس زمین در دوران نوح با غوطه ور شدن تعمید یافت. سپس با ریختن خون خالق بر روی آن، تقدیس شد.

و حال، این طریقی است که شما می‌آید، بواسطه‌ی عادل شمردگی، تا به خدا ایمان داشته باشید. شما در توگلد تعمید یافتید، یا برای آمرزش گناهانتان. شما در حضور خدا به گناهانتان اعتراف کردید و او شما را بخشید. شما تعمید یافتید تا نشان دهید که بخشیده شده‌اید. به

مردم اعتراف کردند و به جهان نشان دادید که ایمان دارید عیسی مسیح بخاطر شما مرد. او شما شد تا شما بتوانید او باشید. سپس قدرت تقدیس کردن خدا، تمام عادات را از زندگی شما بیرون کشید. شما سیگار می کشیدید، الکل می نوشیدید، دروغ می گفتید و کارهایی می کردید که درست نبودند. سپس قدرت تقدیس کنندگی خون عیسی مسیح، وارد زندگی شما می شود و همه چیز را از شما کنار می زند. اگر بصورت اتفاقی گفتید که یک کاری اشتباه نیست، فوراً بگویید: "یک لحظه صبر کن. عذر می خواهم. منظورم این نبود." می بینید؟ شریر برای شما دام پهن کرده است. اما شما فیض یافتید که برگردید، اگر یک مسیحی راستین باشید، می گوید: "من اشتباه کردم." پس بنابراین، حال...

۶۴. حال، چیز بعدی که دریافت می کنید، تعمید روح القدس و آتش بود. حال، وقتی این هزاره به انتها برسد، خدا می خواهد یک تعمید آتش به این جهان بدهد. همه چیز از بین خواهد رفت. "آسمانها و زمین در آتش خواهد بود."^{۲۹} پطرس چنین گفت. یک تعمید آتش و بازسازی همه چیز در پیش خواهد بود. و بعد یک آسمان و زمین جدید خواهد بود. این زمانی و جایی است که عدالت ساکن می گردد. این جایی است که ما هستیم. در اینجا ما از آن وجود فانی و محدود به زمان به یک وجود ابدی تبدیل شده ایم. وقتی که کلام خدا جان ما را منور ساخته باشد و پسران و دختران خدا شده باشیم تا با صفات و ژن خداوند در ما، پسران و دختران باشیم، همان خدای آسمانی، که او را فریاد می زنیم: "آبا!" یعنی ای پدر! خدای من! در خانه ی پدر من.

۶۵. حال، این جهان قدیم باید فرو بریزد، چون بواسطه ی رابطه جنسی و از طریق نافرمانی در ابتدا بوجود آمد. و ما در اینجا بواسطه ی رابطه جنسی، بواسطه ی هبوط متولد شدیم، پس باید به همین صورت نیز به عقب برگردد، به هبوط. ولی آنچه او اکنون در حال مهیا ساختنش برای شماست، نمی تواند سقوط کند. چون او آن را ساخته است.

^{۲۹} اشاره به انجیل لوقا باب ۹ و ۱۷، دوم پطرس باب ۳ و مکاشفه باب ۱۳

اگر مجبور بودیم در چنین بدنی بمانیم، چه می‌شد؟ آیا خوشحال نیستید که چیزی بعنوان مرگ وجود دارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال، آیا این عجیب نیست؟ اما اکنون، بطور مثال...

سال‌ها قبل من یک پسر بچه بودم. اکنون یک فرد میانسال هستم. دوستانی دارم که همین‌جا نشسته‌اند. آقای داچ^{۳۰} که چند روز قبل نود و سه ساله شد. اکنون به او نگاه کنید. چهل یا چهل و پنج سال بعد، من نیز این‌گونه خواهم بود. حال چهل سال به سن او بیفزایید، به کجا می‌رسید؟ فقط...

۶۶. خوشحالم که چیزی وجود دارد تا ما را از این آسایشگاه خارج کند. یک در باز که اسمش مرگ است. عیسی بر آن در ایستاده است. آمین! او مرا در گذر از آن رود هدایت می‌کند. در آن سو یک در بزرگ هست، به اسم مرگ. هر بار که قلب شما می‌تپد، به همان اندازه به آن نزدیک‌تر شده‌اید. و یک روز من باید از آن در عبور کنم. شما باید از آن عبور کنید. اما وقتی به آن در برسم، نمی‌خواهم که ترسو باشم. نمی‌خواهم فریاد بزنم و پا پس بکشم، می‌خواهم که از آن در عبور کنم و خودم را در ردای عدالت او، نه من، بلکه خود او، ببوشانم.

این‌گونه می‌دانم که: "او را در قوت رستاخیز می‌شناسم." که وقتی او مرا می‌خواند، از میان تمام اموات می‌آیم تا با او باشم، خارج از این آسایشگاه. هر جایی که این بدن فرو بریزد، هر جایی که قرار بگیرد، روزی بیرون خواهم آمد. چون او این را به من وعده داده و ما به این ایمان داریم. بله قربان! او در حال ساخت آن چیزی است که سقوط نخواهد کرد.

امروز در دنیا به یک زن باردار نگاه کنید، که چطور بدن مادر مشتاق چیزهای خاصی است. امیدوارم که صحبت من را افراد بالغ به خوبی متوجه بشوند. مادر، در توگد فرزند، اگر چیزی در بدنش احتیاج باشد، او یک چیز خاص را طلب خواهد کرد. ببینید که چطور پدر...

یادم هست که ما در یک خانواده فقیر رشد کردیم و زمانی که بچه بودیم به سختی غذایی برای خوردن پیدا می‌کردیم. خیلی از شماها نیز از چنین چیزی رنج می‌برید. پس چطور، قبل از اینکه بچه‌ها به دنیا بیایند، مادر چیزی را هوس می‌کند؟ و پدر به هر گوشه و کناری سر می‌زند تا بتواند آن را برایش تهیه کند. می‌بینید؟ این بدن اوست که کلسیم، ویتامین و چیزهای دیگری را نیاز دارد. اکنون جونی^{۳۱} در دوران بارداری است و چیزهایی هوس می‌کند. غذاهایی برای نوزادی که در راه است. حال، والدین تلاش می‌کنند تا این را به نوزاد برسانند که نوزاد تا حد ممکن، کاملاً بی‌عیب و شاد دنیا بیاید. می‌بینید که والدیتان چطور این کار را می‌کنند. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"^{۳۱}] وقتی برای نوزادی که در راه است، چیزی در اینجا نیاز باشد، مادر شروع به هوس کردن آن می‌کند.

۶۸. حال، چند لحظه صبر کنید. چرا ما بیداری داریم؟ چرا دور هم جمع می‌شویم؟ چرا همیشه در حال ملامت افراد هستیم؟ چرا به زنان پنطیکاستی می‌گوییم: "دست از پوشیدن شلوار، آرایش کردن، کوتاه کردن موهایتان و چیزهایی مثل این بردارید؟" چرا این را می‌گوییم؟ چون آن روش از مد افتاده‌ی پنطیکاست این کار را نمی‌کرد. روش راستین کتاب مقدس، انجام ندادن آن است. شما این لباس‌ها و لباس‌های کوتاهی را که متعلق به مردان است، می‌پوشید. آیا می‌دانید که کتاب مقدس می‌گوید که این در نظر خدا رجاست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"^{۳۱}] اما ما اجازه می‌دهیم که این کار انجام

شود. چرا روح القدس مدام در حال فریاد برآوردن است؟ می‌داند که یک چیزی در آنجا کم است. ما باید به قامت کامل عیسی مسیح درآییم. ما باید پسران و دختران خدا باشیم. باید مانند فرزندان خدا عمل کنیم.

۶۹. خیلی وقت پیش، یک داستان کوتاه گفته شد. متوجه شدم که یک برادر سیاه‌پوست آن پشت نشسته است. زمانی در جنوب، برده فروشی رواج داشت. وقتی آنها در آنجا برده داشتند، وقتی برده‌داری رایج بود، قبل از بیانیهِ آزادی بردگان، مردم می‌رفتند و آنها را می‌خریدند؛ درست مانند اینکه یک ماشین دست دوم می‌خرند. از دلال‌های آنها فاکتور داشتند و آن انسان‌ها را مانند اینکه ماشین دست دوم بودند می‌فروختند. بله، آنها به همراه این برده‌ها یک فاکتور صادر می‌کردند.

۷۰. یک‌بار یک خریدار آمد، یک دلال و می‌خواست... او در این مزارع بزرگ می‌چرخید و برده‌ها را می‌خرید. او به یک مزرعه‌ی بزرگ که برده‌های زیادی داشتند رفت و می‌خواست بداند که آنها چند برده دارند. همه‌ی آنها بیرون مشغول کار بودند و همه ناراحت و غمگین بودند. آنها از خانه‌هایشان دور بودند. آنها اهل آفریقا بودند.

آنها را از آفریقا به آنجا آورده بودند. بوئرها آنها را آورده بودند و بعنوان برده فروخته بودند و آنها بسیار غمگین بودند. آنها می‌دانستند که دیگر هرگز به خانه برنمی‌گردند. آنها در این سرزمین زندگی می‌کردند و می‌مردند. خیلی اوقات نیز مالکان آنها، آنها را شلاق می‌زدند. آنها جزو اموال مالک حساب می‌شدند و او هر کاری که می‌خواست، با آنها انجام می‌داد و آنها... اگر آنها را می‌کشت هم، کشته بود. و یا هر کار دیگری که بود. این بردگی است، مانند چیزی که اسرائیل بود. خیلی از امت‌ها به بردگی گرفته شدند. آنها باید آن بیچارگان را به بردگی می‌گرفتند. آنها فقط خدمت می‌کردند. می‌دانید؟ آنها تمام مدت در حال گریستن بودند و محزون بودند.

۷۱. اما آنها متوجه شدند که یکی از آنها، یک برده‌ی جوان، سینه‌اش را سپر کرده و سرش را این‌طوری بالا گرفته است. هرگز نیاز نبود او را شلاق بزنند. هرگز نیاز نبود به او بگویند چه کار بکنند. پس آن دلال گفت: "می‌خواهم آن برده را بخرم."

مرد گفت: "او فروشی نیست."

گفت: "می‌خواهم آن را بخرم."

مرد گفت: "او فروشی نیست."

گفت: "آیا او رئیس سایر بردگان است؟"

مرد گفت: "نه. او رئیس نیست. فقط یک برده است."

دلال گفت: "شاید تو غذای متفاوتی نسبت به سایر برده‌ها به او می‌دهی."

گفت: "خیر همه‌ی آنها در یک جا با هم غذا می‌خورند."

دلال گفت: "پس چه چیزی او را نسبت به سایرین خیلی متمایز می‌کند؟"

مرد گفت: "یک چیزی است من هم مدتی به آن فکر می‌کردم. اما آن پسر در آفریقا نیز متفاوت است. پدر او در آفریقا، پادشاه قبیله است. و در عین حال که این پسر در خارج از آفریقا یک غریبه است، ولی با خود بعنوان یک پسر پادشاه رفتار می‌کند. این را می‌داند که پدرش در آن سرزمین، پادشاه قبیله است. و حال با خود این‌گونه رفتار می‌کند. چون می‌داند که پسر پادشاه است."

۷۲. اوه برادر! خواهر! من و شما، در این جهانی که در آن زندگی می‌کنیم. با خودمان بعنوان پسران و دختران خدا رفتار می‌کنیم. ما اینجا غریب هستیم. رفتار ما... ما باید طوری رفتار و عمل کنیم که بر طبق شریعتی باشد که خدا مقرر فرموده است.

"برای زن، پوشیدن لباسی که متعلق به مردان است کراهت است."^{۳۲} این عملی اشتباه و

گناه آلود است که موهای خود را کوتاه کند. کتاب مقدس چنین می گوید: "حتی دعا کردن برای او امری غریب است."

شما می گوید: "برادر برانهام! این یعنی چه؟"

۷۳. مدتی قبل یک نفر فرستاد دنبال من، یک خادم بزرگ و شناخته شده. گفت: "برادر برانهام! بیا. می خواهم دست بر تو بگذارم." گفت: "داری خدمت خود را نابود می کنی."

گفتم: "چه؟"

گفت: "این گونه آن مردم را سرزنش می کنی..."

گفتم: "من می گویم..."

گفت: "من به آن ایمان دارم، من هم پنطیکاستی هستم. من ایمان دارم که زنان نباید موهایشان کوتاه باشد، نباید آرایش کنند و این کارهایی که اکنون انجام می دهند." گفت: "آنها نباید این کار را بکنند. ولی..." گفت: "خدا تو را خوانده است تا برای بیماران دعا کنی."

گفتم: "او مرا خوانده، تا انجیل را موعظه کنم."

و او گفت: "من به این ایمان دارم. ولی..." گفت: "آیا تو این گونه فکر می کنی؟"

گفتم: "بله، ببینید که شما به چه چیزی رسیده اید. تمام این برنامه های بزرگ، تلویزیون ها و همه ی چیزهای دیگر. من هیچ چیزی در خدا ندارم که بخواهم بدان پاسخگو باشم." او گفت: "من، من... اما توداری خدمت خودت را خراب می کنی."

گفتم: "هر خدمتی که کلام خدا خرابش می کند، باید خراب شود." درست است. مسلماً دقیقاً همین طور است.

او گفت: "خوب، توداری خرابش می کنی."

۷۴. گفتم: "پس چه کسی قرار است این را بگوید؟ می‌بینید؟ یک نفر باید این را بگوید. یک نفر باید برای آنچه که حقیقت و راستی است، بایستد. مهم نیست که چقدر آزار دهنده است." و ای دوستان! بعنوان مسیحی، بعنوان افرادی که ایمان داریم به ملکوت می‌رویم، خود روح‌القدس ما را در کلام محکم خواهد زد.

او گفت: "می‌دانی باید چه کار کنی؟" گفت: "مردم ایمان دارند که تو یک نبی هستی." گفت: "تو باید به این زنان تعلیم بدهی چگونه عطای نبوت و چیزهایی مثل این را بیابند، چیزهای بزرگ‌تر به جای این امور کوچک."

۷۵. گفتم: "چگونه می‌خواهم به آنها چیز بیاموزم درحالی‌که آنها حتی الفبا را یاد نمی‌گیرند؟ وقتی آنها کارهای معمولی را انجام نمی‌دهند. می‌بینید؟ چیزهای طبیعی. پس چگونه می‌خواهید که چیزهای بالاتر را به آنها بگویید؟" وقتی حتی از... می‌خواهید قبل از اینکه قدم بر اولین پله بگذارید برسید به بالای نردبان. به همین دلیل است که سقوط می‌کنید. می‌بینید؟

از پایین شروع کنید و به سمت بالا بروید، چنان‌که خدا شما را به بالا هدایت می‌کند. می‌بینید؟ زندگی خودتان را با هر ذره‌ای از کلام خدا که مقدر نموده است، انجام دهید و هماهنگ کنید.

۷۶. حال فکر اینکه چطور خدا... ما باید در رفتار و عملکرد خودمان مثل مسیحیان رفتار کنیم رفتار ما باید مانند مسیحیان باشد چون ما اینجا غریبیم. این خانه‌ی ما نیست. خیر. ما فقط موقتاً اینجا قرار گرفته‌ایم. ما باید برویم، هر یک از ما، امشب.

۷۷. حال فکر کنید. خداوند در مرحمت خویش، قبل از اینکه فرزند دنیا بیاید، مادر را وادار می‌کند که مثلاً هوس ویتامین کند. و کلام مادر این را می‌گوید: "پدر! من، من،

من طالبی می‌خواهم، یا هندوانه یا یک چیز دیگر." این خارج از... چرا که، او هر کاری بتواند انجام خواهد داد، تا آن را بیابد؛ چون می‌داند که می‌خواهد نوزادش به کامل‌ترین شکل ممکن دنیا بیاید. می‌بینید؟ و هر کاری که از دستش بر بیاید انجام می‌دهد تا آن را تهیه کند.

۷۸. و خداوند چقدر بیشتر قادر است تا این کار را انجام دهد! او یک خالق است. حال فکر کنید که او چقدر قادر است تا برای ما یک بدن مهیا سازد، تا مانند بدن جلال یافته‌ی او زندگی کنیم. البته اگر بخواهیم که زندگی کنیم. چیزی در درون ماست که ما را به حیات می‌خواند و چیزی در درون ماست که ما را به انجام کار درست می‌خواند. سپس خدا کسی را به جایگاه یا منبر می‌خواند، تا حقیقت محض را موعظه کند. چرا؟ می‌دانید؟ این شما را نشان می‌دهد، بعد، اگر شما یک فرزند راستین خدا باشید، شروع می‌کنید به فریاد بر آوردن و تصریح که: "خداوند! این را از من بردار. من را نسبت به این مختون ساز. این چیزهای بد را از من بردار." چرا؟ این برای رفتن به خانه آسمانیان نیاز است. جایی که او برای مهیا کردنش رفته است. شما باید عروس حقیقی و راستین مسیح باشید.

۷۹. چند شب قبل داشتم در مورد قربانی در دوران کفارهِ صحبت می‌کردم. داشتم در مورد مکان مقدس خدا، تنها کلیسایی که خدا انسان را در آن ملاقات می‌کند موعظه می‌کردم. یعنی جایی که او گفت نامش را بر آن می‌گذارد. او گفت: "آنها را در هیچ جای دیگری ملاقات نخواهم نمود. مگر جایی که نام خودم را در آن بگذارم."^{۳۳} حال، او شما را در دروازه‌ی متدیست، یا باپتیست یا پنطیکاستی یا هیچ‌یک از اینها ملاقات نخواهد کرد. بلکه او نام خود را بر پسر خویش قرار داد. او گفت: "من به نام پدر آمده‌ام."

^{۳۳} اشاره به مکاشفه باب ۲

هر انسانی! و هر فرزندی به نام پدر خود می‌آید. او ... من به نام برانهام آمدم، چون پدر من یک برانهام بود. و شما به اسم خود می‌آید چون نام پدرتان این بود. او عیسی، پسر، به نام پدر آمد. و او گفت: "نام خود را بر این دروازه می‌گذارم. و آن قربانی بود." و در عیسی مسیح تنها مکانی است که شما وارد مشارکت و پرستش خدا می‌شوید.

شما می‌گویید: "خوب من عضو یک کلیسا هستم." این هیچ چیز را تغییر نمی‌دهد. شما باید در مسیح باشید.

یک خادم فرقه‌ای یک شب به من گفت: "آقای برانهام! به اینجا نگاه کنید. عیسی گفت: هر که ایمان آورد. کتاب مقدس می‌گوید، هر که ایمان داشته باشید که عیسی مسیح پسر خداست، از روح خدا مولود شده است."

۸۰ گفتیم: "آیا کتاب مقدس نمی‌گوید: کسی عیسی را مسیح نمی‌خواند، مگر به روح القدس؟" می‌بینید؟ نمی‌توانید کتاب مقدس را به دروغ وادارید. خوب است که به آن متمسک شویم. پس باید کاملاً از نو متولد شوید، از روح القدس درون شما، که شهادت می‌دهد. خودتان، شما می‌دانید که او پسر خداست. و بعد اگر شما یک بخش، اگر شما یک بخش، اگر شما یک فرزند خدا، در کلام خدا هستید، چطور می‌توانید کلام را انکار کنید؟ روح القدس چطور می‌تواند شما را وادارد تا به یک آیین ایمان داشته باشید؟ آیا باید چنین کاری را انجام بدهید، درحالی که کتاب مقدس چیز دیگری می‌گوید؟ "ما باید به یک کلیسا ملحق شویم و این کار را بکنیم یا آن کار را بکنیم." درحالی که کتاب مقدس به وضوح به شما می‌گوید که چکار کنید؟ می‌بینید؟ و بعد وقتی آن را می‌بینید و درست به درون آن می‌جهید، دیگر با آن هستید. فقط شروع کنید به بالا رفتن و رشد کردن.

مثل یک، مثل یک جنین که در رحم قرار می‌گیرد. زمانی که آن تخمک کوچک

شروع به رشد می‌کند و ژن‌ها را ثمر می‌آورد، این‌گونه نیست که یک ژن انسان، یک ژن سگ و یک ژن گاو را قرار بدهد. بلکه کاملاً ژن بشری را ثمر می‌آورد.

۸۱ و زمانی که یک فرزند خدا، وقتی که از پیش برگزیده شده... این کلمه‌ی مناسبی برای استفاده نیست، اما این خداست. این کتاب مقدس خداست. پیشدانی خدا می‌تواند از پیش، مقدر سازد. همه چیز را برای احترام او بکار گیرید. آن نسل از پیش برگزیده شد که شما بودید و خدا شما را خواند، پس تا بالا بنا خواهد شد، یک کلام بر روی دیگری، بر روی دیگری و این با هیچ آیینی مختلط نخواهد شد.

۸۲ توجه کنید: "در این دروازه‌ها آنها باید هر روز نان تازه می‌خورند و هیچ خمیر مایه‌ای در میان آنها یافت نمی‌شد، در طول این هفت روز."^{۳۴} درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] پس، هفت دوره‌ی کلیسا، بدون خمیر مایه، بدون هیچ آیینی، هیچ چیز اضافه نشده بود. این باید کاملاً نان بدون خمیر مایه باشد. خمیر مایه‌ای در میان شما نباید باشد، به هیچ وجه. تنها یک خمیر مایه، یعنی خود کلام، این تنها چیزی است که باید باشد و آن کلام، خداست. و خدا جسم شد، در شخص عیسای مسیح، که دروازه است و "وقتی فرامین خدا را مطابعت کنید، دروازه‌ای هست که شما را برای پرستش در آن ملاقات می‌کنم."

۸۳. بنابراین، اگر امشب می‌گویید که من زندگی خود را به عیسای مسیح تقدیم کرده‌ام، ولی هرگز روح‌القدس را نیافته‌اید، بدان وارد شوید. باید این کار را بکنید. باید در آن رشد کنید. از خدا بخواهید که هر کلامی را بر روی کلام قرار دهد تا جایی که شما به قامت پری یک فرزند خدا، یا پسر و دختر خدا برسید.

^{۳۴} اشاره به تثبیه ۱۶: ۳

آیا امور دنیا را در بر می‌گیرید؟ اول یوحنا می‌گوید، اگر دنیا و امور دنیا را دوست بدارید، بدلیل آن است که اصلاً محبت خدا در شما نیست. شما فریب خورده‌اید. شما محبت دنیا را دریافت کرده‌اید، و این شما را فریب داده است. شریر با قرار دادن این چیزها در شما، این کار را کرده است. می‌بینید؟ نمی‌توانید... خوب پس نمی‌توانید کلام خدا را خارج از کتاب مقدس برگیرید.

چه چیزی باعث نخستین گناه شد؟ نه بخاطر یک دروغ بزرگ و توخالی، بلکه بدلیل اینکه حوا از آن برداشت غلط کرد. شریر این کار را با او کرد، با یک کلمه. یک کلمه، حلقه را شکست و از پذیرش یک کلام سرباز زد. این در ابتدای کتاب مقدس بود.

عیسی در مرکز کتاب مقدس آمد و گفت: "انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد." ^{۳۵} این سرتاسر کلام خداست. آیا ایمان دارید که این مکاشفه‌ی اوست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] سرتاسر کلام خدا.

سپس در باب ۲۲ کتاب مکاشفه، عیسی به نزد یوحنا آمد، در جزیره‌ی پطمس، و عیسی: "من عیسی، فرشته‌ی خود را فرستادم تا بر این امور شهادت دهم." می‌بینید؟ "هر کس کلامی را بر آن بیفزاید یا کلامی از آن کسر کند، سهم وی را از درخت حیات منقطع خواهیم ساخت." ^{۳۶}

۸۴ نه اینکه فقط بگویید: "من به عیسای مسیح، پسر خدا ایمان دارم." این خوب است. سپس بقیه‌ی چیزها را نیز به آن بیفزایید. شما می‌گویید: "من عادل شمرده شده‌ام. من دست خود را به خادم می‌دهم. من به عیسای مسیح ایمان دارم." آن وقت باید توگلد تازه نیز داشته باشید. باید از روح القدس پر شده باشید. می‌بینید؟ همین طور باید بیفزایید و به

حرکت ادامه دهید. شما دارید در پری قامت یک پسر یا دختر خدا رشد می‌کنید.

خدا قادر است تا ما را مهیا سازد و اشتیاقی را در زندگی به ما عطا کند که بخواهیم چیزی را بینیم. چند نفر در اینجا چیز بیشتری از خدا می‌خواهند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] چرا که می‌رود تا به شما نشان دهد. چیز بیشتری برای شما وجود دارد. می‌بینید؟ شما مشتاق این هستید. درد زه شما در راه است. می‌بینید؟ شما به چیز دیگری احتیاج دارید، تا بتوانیم خوشحال و آزاد باشیم و باید کامل باشیم.

۸۵ درست مانند جوانه‌ی حیات که در آغوش خداوند است، درست مثل، جوانه‌ی حیات که در آغوش مادر است. خداوند، او رفته است تا جایی برای ما مهیا سازد. جایی ابدی با خود او، نه جایی که یک آسایشگاه باشد، مرگ، گناه، زنا، و پلیدی‌های این جهان. اگر ذهن شما معطوف به آن باشد، نشان می‌دهد که هرگز در ارتباط با خدا نبوده است. می‌بینید؟ شما به هیجان آمده‌اید، به یک توهم ذهنی رسیده‌اید. شما تنها به یک کلیسا ملحق می‌شوید و می‌گویید: "خوب، من متعلق به این نیستم. مادر من متعلق به آن بود. شاید این در دوران مادرتان خوب بوده، ولی ما اکنون در یک دوره‌ی دیگر زندگی می‌کنیم."

۸۶ هرگز پیغامِ وِسلِی... او نمی‌توانست لوتر را در بر گیرد. لوتر عادل شمردگی به ایمان را داشت، اما وِسلِی تقدّس را داشت. پنطیکاستی‌ها از راه رسیدند، آنها نمی‌توانستند تنها عادل شمردگی و تقدّس را بگیرند. این برای آنها، زمان احیای عطایا بود. حال ما در حال عبور از آن هستیم. می‌بینید؟ سه مرحله‌ی رشد یک تاک، ابتدا یک شاخه، لوتر از اصلاحات بالا آمد. بسیار عالی، این ساقه بود. به طبیعت نگاه کنید. خدا و طبیعت بصورت مدام کار می‌کنند، چون خدا در طبیعت است. می‌بینید؟ بعدی می‌آید، کاکل، گرده، عصر متدیست. سپس پنطیکاست آمد. اوه، خدای من! بسیار کامل. می‌بینید؟

درست مانند یک دانه‌ی گندم که به نظر گندم کامل است. دانه‌ی گندم، آن را باز کنید، گندم آنجا نیست، به هیچ وجه. این یک پوسته است. حامل آن، اما یک حیات در این بین در حال کار کردن است. می‌بینید؟

۸۷. آنها در عصر لوتر، لوتر را پذیرفتند. حیات بدان وارد شد، اما رفت و فرقه شد. اولین چیز... می‌دانید؟ فرقه‌ای شد که انتهای آن سوزانده شدن است و می‌بینید؟ ساقه خشک می‌شود، این یک حامل است. برخی از آنها تلاش می‌کنند تا در آن حامل قدیمی باقی بمانند اما هیچ چیز در مورد خدا نمی‌دانند، مرده‌اند. آنها می‌گویند: "در این بین ما یک برگ بودیم. ما لوتری بودیم." این خوب است، اما ببینید که این الآن کجاست. می‌بینید؟

"ما متدیست بودیم." و حتی "ما پنطیکاستی بودیم." اما به پنطیکاست نگاه کنید، ببینید که رو به چه سردی گراییده است. چطور همه در حال فاصله گرفتن از آن هستند. می‌بینید؟ همه‌ی اینها حامل بودند، اما به فرقه رفتند. این چیست؟ این حامل دانه‌ی حقیقی بود. اگر بگویید: "من پنطیکاستی هستم." در نظر خدا هیچ فرقی با این ندارد که بگویید: "من عضو کلیسای کاتولیک رومی یا یهودی هستم." یا هر چه که ممکن است باشد.

۸۸. باید مولود شوید، آن حیاتی که بواسطه‌ی آن حامل می‌آید. در ساقه باقی نمانید. در بذر باقی نمانید. مستقیماً به سمت آن بخش تکامل حرکت کنید.

۸۹. حال یادتان باشد، هر اصلاحاتی که تا بحال داشته‌ایم، در تمام آن لوتری‌ها و غیره، در مدت سه سال سازماندهی شدند. درست است. هر بیداری در مدت سه سال منجر به ایجاد یک فرقه شد.

حال، به این فکر کنید که چند سال است که این بیداری در جریان است، بیست و اندی

سال، و هیچ تشکیلاتی وجود ندارد. چرا؟ این دانه است، که می‌آید و این گونه زیر سبوس شکل می‌گیرد. بیرون قرار گرفته، اکنون باید، در حضور پسر قرار بگیرید، تا پوسته به شکل آن دانه‌ای در بیاید که در آن نخستین وجود داشت. کلیسای راستین که در ابتدا پایین رفت، اکنون در حال بازگشت از طریق ساقه است، تا بیرون بیاید، یک کلیسای دیگر، زمانی که کمباین می‌آید تا آن را بچیند. حیاتی که در لوتر قرار گرفت، حیاتی که در متدیست قراز گرفت، حیاتی که در پنطیکاستی قرار گرفت، به دانه داخل خواهد شد. اینها همه به دانه وارد خواهد شد، بیرون می‌رود و سپس بدن کامل عیسای مسیح را شکل می‌دهد.

۹۰. درست مثل زمانی که خورشید در سحرگاه طلوع می‌کند. نمی‌توانید به هیچ طبیعتی نگاه کنید، جز اینکه به خدا شهادت می‌دهد. شما حتی برای دانستن اینکه خدا وجود دارد نیازی به کتاب‌مقدّس ندارید. خورشید کوچک متولّد می‌شود، یک نوزاد کوچک؛ حدود ساعت هفت صبح، به سمت مدرسه بیرون می‌رود. ساعت ده یازده صبح بیرون است. ساعت دوازده، در قوّت خویش است. ساعت سه بعد از ظهر، خمیده شده و شانه‌هایش افتاده است. می‌میرد. آیا این پایان کار اوست؟ خیر صبح روز بعد دوباره قیام می‌کند. حیات، مرگ، تدفین؛ رستاخیز!

۹۱. به برگ‌های درختان نگاه کنید. بالا می‌آید، یک برگ خوب و سالم، سایه می‌اندازد و میوه‌اش ثمر می‌دهد. بعد می‌دانید، اوّلین چیز، پاییز می‌رسد. و به آن زندگی می‌تازد. موت تا به ریشه می‌رسد و دوباره به زمین برمی‌گردد. آیا این پایان کار اوست؟ بهار بعد دوباره باز می‌گردد تا شهادت دهد. اوه، این حیات دائمی است. اما برادر! خواهر! ما حیات ابدی را یافته‌ایم. ما از طریق آن فرد عظیمی که آمد حیات ابدی را یافته‌ایم، او که آمد، رفته است و قادر است تا بدنی برای ما مهیا سازد. و این رنج‌های روز افزونی که احساس می‌کنیم، مانند شما زنان که بخاطر آنچه انجام می‌دهید حس

محکومیت دارید، شما مردان که چسبیده‌اید به تعالیم و مدارس مذهبی. همه‌ی شما می‌خواهید بگویید: "من این آیین را حفظ هستم. من این کار را می‌کنم." اما چیزی در درون شما وجود دارد. وقتی می‌بینید که چشمان کوران باز شده است و ناشنویان... تمام این چیزها که وعده داده شده است. می‌بینید که کلام در قوتش موعظه می‌گردد. یک فاحشه خیابانی را می‌بینید که خانم شده است. یک دائم الخمر را می‌بینید که از آن خارج شده و یک مقدّس راستین خدا شده است. می‌بینید؟ یک چیزی وجود دارد، حیاتی در آنجاست. بعد شما با خودتان احساس می‌کنید: "خوب، شاید نباید آن کار را انجام دهم." اما می‌دانید این چیست؟ این چیزی است که آن بدن شما در آن سو بدن نیاز دارد. زود باش، بیا. اما خدا ویتامین را در همین جا برای هر ذره‌ی بدن مهیا ساخته، عیسی رفته تا جایی را در آغوش خدا مهیا سازد. بله قربان! یک جوانه‌ی کوچک، فرزند خدا، پسر یا دختر خدا.

۹۲. عیسی در دعای خویش تنها یک چیز از پدر خواست. می‌دانید آن چه بود؟ بعد از تمام آن قربانی که اینجا بر روی زمین انجام داد، زندگی که داشت، مسیری که آن را سپری کرد، یک چیز طلبد: "تا جایی که من هستم، آنان نیز باشند." او درخواست مشارکت ما را کرد. همراهی همیشگی شما، این تنها چیزی بود که در خواست کرد. اگر می‌خواهید، این را در یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۴ بخوانید. پس ما چقدر باید مشتاق او باشیم؟ اگر او مشتاق...

حال، گوش کنید، اگر شما واقعاً مولود روح خدا باشید، این برای شما به معنای همه چیز است. می‌بینید. این یک جور کتاب قانون نیست. شما با هیچ شریعت یا هر چیز دیگری زندگی نمی‌کنید. شما با فیض خدا، روح خدا زندگی می‌کنید.

۹۳. اغلب این را گفته‌ام. من بعنوان مبشر، به مسافرت‌های خارج از کشور می‌روم. چه

می شد اگر همسر و فرزندانم را می آوردم و می گفتم: "اینجا را بین خانم برانهام! بچه‌ها! به من گوش کنید. من شوهر تو هستم. در نبود من حق نداری شوهر دیگری داشته باشی. اگر اینکار را بکنی، وقتی برگردم پوستت را می کنم."؟ آها. می بینید؟ پای خود را بر زمین بگویم و بگویم: "بچه‌ها! شنیدید چه گفتم؟"

"بله. بله پدر! بله، بابا!"

"اگر خبر یک سریچی به گوشم برسد؟" می بینید؟ می بینید؟ حال، اگر او بگوید: "حال، حرفتان تمام شد آقا؟ حالا من یک چیزی به شما می گویم. آقای برانهام! من همسر شرعی و قانونی تو هستم. تو نیز حق نداری وقتی اینجا نیستی، دوست دختری برای خودت داشته باشی." چه؟ حال، این یک چیزی است.

ما این کار را نمی کنیم. من او را دوست دارم، و او نیز مرا دوست دارد. وقتی می بیند که دارم می روم؛ می داند که نمی روم، مگر اینکه خداوند مرا برای آن خوانده باشد. ما روی زمین زانو می زنیم. و فرزندان را دور خودمان جمع می کنیم. دعا می کنیم. من می گویم: "خداوند عزیز! وقتی من نیستم از همراهان کوچکم محافظت کن، از فرزندانم." آنها می گویند: "خداوند! از پدر، وقتی اینجا نیست محافظت کن." و بعد می رویم به...

۹۴. حال، اگر در نبودم کار اشتباهی انجام داده بودم، چه؟ اگر یک خطا یا اشتباهی انجام داده بودم، چه؟ بعد برمی گشتم و می رفتم پیش همسر بیچاره‌ام، آنجا می ایستادم و به صورتش نگاه می کردم که در حال چین و چروک خوردن است و موهایی که در حال سفید شدن است. می رفتم و می گفتم: "عزیزم! می خواهم چیزی به تو بگویم. می دانی که دوست دارم."

"حتماً بیل! می دانم که دوستم داری."

۹۵. "به تو می‌گویم که چه کار کرده‌ام. من یک دختر را به خانه بردم." من، من می‌گویم: "من را به خاطر این کار را می‌بخشی؟" ایمان دارم که این کار را می‌کند. واقعاً دارم. اما آیا من این کار را می‌کنم؟ وقتی می‌ایستم و به او نگاه می‌کنم. می‌بینم که موهایش رو به سفید شدن است و می‌دانم که او بین من و مردم ایستاده و می‌دانم که همسر واقعاً خوبی بوده، آیا می‌توانم این کار را بکنم؟ ترجیح می‌دهم بمیرم تا اینکه او را اذیت کنم.

و اگر این، در محبت دنیایی به همسرم چنین است، محبت آگاهانه‌ای من به خدا چقدر بیشتر است! او، هرگز کاری نمی‌کنم که او را برنجانم. مسلماً نه. من، من او را دوست دارم. می‌خواهم هر کاری که از من می‌خواهد انجام بدهم. می‌خواهم با هر کلامی که گفته است هماهنگ باشم، مهم نیست که دنیا چه می‌گوید. آنها، آنها بهر حال نمی‌خواهند به آن ایمان بیاورند. می‌خواهم بدانم او چه کاری گفته است، تا انجام بدهم. و اگر در چیزی کمبود دارم، می‌خواهم که او آن را به من عطا کند. و برای او زندگی کنیم و خودمان را از جهان حفظ کنیم.

۹۶. این بدن کهنه زمینی رسیده است به... بگذارید به شما بگویم. این بدن زمینی که خیلی به آن فکر می‌کنید، که هالیوود را الگوی آن قرار داده‌اید و بسیار به آن نزدیک هستید، دیگر در آنجا نخواهد بود. یادتان هست؟ شما نبوتی را که خدا به من داد شنیده‌اید. «این شهر به زیر خواهد رفت». بله قربان توجه کنید. این گونه خواهد بود. تا به حال هیچ چیز اشتباهی به من نگفته است. این را به هر کس که می‌خواهید، بگوید. نمی‌دانم کجا و چه زمانی، ولی کارش تمام شده است. داوری بر آن قرار گرفته. هیچ نجاتی برایش باقی نیست. می‌بینید؟

۹۷. حال به این توجه کنید، برای او زندگی کنیم و خودمان را از جهان حفظ کنیم. حال نگاه

کنید. شما به تلویزیون نگاه می‌کنید، برخی از شما خواهران، به آنجا می‌روید و می‌خواهید که... شما خانم‌های جوان! شما جوان هستید. این را می‌دانم. اما شما مسیحی هستید. می‌بینید؟ شما متفاوت هستید. نخواهید که مانند دنیا باشید. شما دوستانه‌اران دنیا هستید. این فقط مربوط به شما جوانان نمی‌شود؛ برخی از شما مسن‌ترها هم همین‌طور. می‌بینید؟ خوب این چه کار می‌کند؟ می‌بینید؟ شما تلویزیون تماشا می‌کنید. به فروشگاه می‌روید و می‌بینید که زنان این لباس‌های کوتاهی را می‌پوشند. این بی‌دینی است. آیا می‌دانید که در روز داوری چه اتفاقی می‌افتد؟ ممکن است نسبت به شوهرتان عقیف باشید، اما در روز داوری باید بابت اقدام به زنا پاسخگو باشید. عیسی گفت: "هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است."^{۲۷} چه کسی باید سرزنش شود؟ شما می‌بینید؟ شما خودتان را با آن دامن‌ها عرضه می‌کنید. چند وقت قبل یک خانمی به من گفت: "برادر برانهام! من لباس کوتاه نمی‌پوشم. من پیراهن و شلوار می‌پوشم."

۹۸. گفتم: "این بدتر است." این بدتر است. درست است.

۹۹. حتی نمی‌توانید لباسی مناسب یک خانم بخرید. او گفت، یک خانم گفت: "خوب، راست گفتم. نمی‌توانید. نمی‌توانید بخرید." اما همچنان پارچه و چرخ خیاطی می‌فروشد. می‌بینید؟ پس هیچ بهانه‌ای وجود ندارد. می‌بینید؟ خواهرم! این به نمایش گذاشته می‌شود. من برادر شما و خادم مسیح هستم که باید در روز داوری بابت آنچه که امروز در اینجا می‌گویم، پاسخگو باشم. می‌بینید؟ آیا می‌خواهید مجرم در زنا بایستید؟ چون محبت خدا در قلب شما کاسته شده است. هنوز به کلیسا می‌روید، ممکن است در روح برقصید و به زبان‌ها صحبت کنید. اینها خوب هستند، ولی هنوز آن چیز راستین نیستند. خیر قربان!

۱۰۰. یادتان باشد، کتاب مقدّس گفت: "در ایام آخر مسیحیان کذب خواهند آمد."^{۳۸} نه «عیسای کذب». آنها بخاطر آن از حرکت نخواهند ایستاد. «مسیحیان کاذب»، مسح شدگان دروغین. آنها مسلماً مسح روح را دارند. با روح القدس و همچنان دروغین هستند. می‌بینید؟ دو چیز هست...

۱۰۱. سه چیز در شما وجود دارد. بیرون و ظاهر بدن است، شما پنج حس دارید که با خانه‌ی زمینی‌تان از طریق آن ارتباط برقرار می‌کنید. در داخل، روح قرار دارد. آنجا پنج حس وجود دارد، محبّت وجدان یا ضمیر و این چیزها، که با آن ارتباط برقرار می‌کنید. اما درون آن، جان است.

۱۰۲. یادتان باشد. "باران بر عادل و ظالم می‌بارد."^{۳۹} همان بارانی که باعث رشد گندم می‌شود، باعث رشد خار هم می‌شود. می‌بینید؟ این چیست؟ در درون آن دانه، ذات وجود دارد، و آن ذات و صفت خودش را نشان می‌دهد. می‌تواند در همان مزرعه باشد، همان‌جا با علف هرز. علف هرز و گندم هر دو باهم می‌ایستند، و به همان اندازه شادی می‌کنند. سرشان پایین است، هر دو عطش دارند. وقتی باران می‌بارد، خار هم به همان بلندی گندم فریاد می‌زند. "اما آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت."^{۴۰} می‌بینید؟

۱۰۳. مسیحیان، شاید هرگز دوباره شما را نبینم. می‌دانید که سال‌ها از آخرین باری که اینجا بودم می‌گذرد. شاید هرگز دیگر شما را نبینم. با کلام خدا هماهنگ شوید. به آینده نگاه کنید.

مانند آن پسری که یک‌بار از روستا خارج شده بود، او هرگز یک آینه ندیده بود. او به

^{۳۸} اشاره به انجیل متی باب ۲۴ و انجیل مرقس باب ۱۳
^{۳۹} اشاره به انجیل متی ۵: ۴۵
^{۴۰} اشاره به انجیل متی باب ۷

خانه‌ی خاله‌اش رفت. از پله‌ها بالا رفت. یک آینه دید. یک پسر بچه‌ی کوچک را در آن دید به حرکت خود ادامه داد، و نگاه کرد. دستش تکان داد و آن پسر هم دست تکان داد. باز نگاه کرد. او هرگز خودش را در آینه ندیده بود. بعد وقتی به اندازه کافی به آن نزدیک شد، چرخید و گفت: "وای، مامان! این منم!"

۱۰۴. شما در آینه خدا چه شکلی هستید؟ آیا بازتابی بعنوان دختر و پسر خدا دارد؟ آیا چیزی وجود دارد که شما آن را می‌شنوید و باعث می‌شود شما از آن مرد متنفر شوید؟ یا یک چیزی می‌گوید: "می‌دانم که این مرد درست می‌گوید، چون این در کتاب مقدس است."؟ پس این ویتامینی است که برای این بدن که مقرر شده تا در آنجا باشد، نیاز است. خانه‌ای که وقتی به آنجا برسید آن بدن به آن نیاز خواهد داشت. می‌بینید؟ این یکی، اگر حامل یک دنیوی باشیم.

۱۰۵. حال یادتان باشد، ما خیلی به این بدن فکر می‌کنیم. لباس زیادی بر آن می‌پوشانیم. کارهای زیادی انجام می‌دهیم که غیر ضروری است؛ تغییر بعد از تغییر، و باز تغییر و همه این چیزها. و، و این مربوط به همه است. کافی است که یک نفر کاری را شروع کند. شما پله‌هایتان را رنگ قرمز بزنید، می‌بینید که جونز هم پله‌هایشان را رنگ قرمز می‌زنند. شما ماشینتان را از شورلت به فورد تغییر می‌دهید و آنها نمی‌توانند این را تحمل کنند. این زمان یک شکل بودن است... بگذار یک خانم با یک کلاه خاص به کلیسا بیاید، بعد بین که همه زنان آن را تهیه خواهند کرد؛ خصوصاً همسر شبان. و فقط تماشا کنید که چه اتفاقی می‌افتد. حال، این درست است. این حقیقت محض است. این زمان هماهنگی است. برادر! باید این گونه باشد و همه‌ی این چیزها بخاطر یک هدف است.

اهمیتی نمی‌دهم که آیا کت من با شلوارم هماهنگ است یا خیر. اوقات سختی هم دارم. همسرم یا عروس‌م، یک نفر باید به من بگوید که چه نوع کراواتی با آن بزنم. هر چند که

اهمیت نمی‌دهم آنها با هم هماهنگ باشند. می‌خواهم که تجربه‌ی من با کلام خدا هماهنگ باشد. این مهم است، چون آنها جایی است که قصد دارم زندگی کنم؛ نه اینکه اینجا و در آن گوشه با جونزها، بلکه در آن فراسو، جایی که عیسی هست، رفته تا جایی برای ما مهیا سازد. بله، ما آن را می‌خواهیم. بله قربان! خودتان را از همه‌ی این چیزها دور نگاه دارید.

۱۰۶. این خیمه‌ی کهنه زمینی، می‌دانید چیست؟ این بدن مانند کت کهنه‌ای است که شما بر تن می‌کنید. کتی که زمانی می‌پوشیدید. اما اکنون یک کت خیلی بهتر دارید. دیگر از آن استفاده نمی‌کنید. چه کار می‌کنید؟ اگر یکی بهتر داشته باشید، این را داخل کمد آویزان می‌کنید. چون یک بهترش را دارید. شما یک کت بهتر دارید. این از آن قبلی که می‌پوشیدید، بروزتر است. آن یکی پاره شده است. چه؟ این آن جامه است و شما درون آن هستید. آن لباس تنها چه کاری می‌کرد؟ حامل شکل شما بود. می‌بینید؟ ولی دیگر به آن نیازی ندارید. آن را آویزان کرده‌اید. این یک چیز مندرس است. و این راه و رسم بدن شماست. شما! این حامل شمایل آسمانی بود. در عین حال، این شما نیستید. شما در داخل آن بدن هستید. شما، روح خدا، در داخل آن بدن است. این چیزی است که باعث می‌شود بخش بیرونی، در اطاعت قرار بگیرد، چون یک چیزی دارد آن را می‌کشد. می‌بینید؟ آن را در هماهنگی با کلام قرار می‌دهد، درون شما، خودِ شما، وجود شما. این بدن تنها به مثابه‌ی یک کت قدیمی است. و چون فقط مدتی در آن جامه بودید، یک روز با آن چه خواهید کرد؟ این جامه و لباس زمینی است. این بدن و بدن حقیقی شما، خود حقیقی شما، در درون این کت قدیمی است که شما به آن ویلیام برانهام یا سوزی جونز می‌گویید یا هر چیز دیگری. یک روز در تالار خاطره‌ی شما در زمین آویزان می‌شود. آن را آن‌سو در گور خواهید گذاشت و یک نفر سنگ قبری روی آن خواهد گذاشت. "در اینجا مرحوم چنین و چنان خفته است یا جان چنین و چنان." این بعنوان یادبودی از شما آنجا قرار می‌گیرد. مردم شما را

تنها در این می‌بینند و آنچه که شما بودید، شما واقعی، در درون آن قرار است. اما آن کت قدیمی، خودش، فقط «حامل آن صورت آسمانی بود». اوه، مردم! آیا برای آن تغییر کت‌هایتان را رزرو کرده‌اید؟ آیا ملکوت را رزرو کرده‌اید؟ یادتان باشد، باید رزرو داشته باشید. نمی‌توانید بدون آن بدانجا وارد شوید. اکنون به زمان مدرن با شما صحبت می‌کنم، که شما آن را می‌شناسید و دارید. اگر به یک هتل بروید و بگویید: "خوب من..."

۱۰۷. "آیا قبلاً رزرو کرده بودید؟"

"خوب، متأسفم. همه جا از قبل پر شده است." شما در سرما بیرون می‌مانید چون نتوانستید قبلاً رزرو کنید. و اگر به انتهای سفر عمرتان برسید، بدون رزرو، هیچ کس برای ملاقات شما آنجا نخواهد بود. باید قدم به ابدیت تاریک بگذارید، جایی که گریه، تضرع و فشار دندان خواهد بود. نمی‌توانید به شهر وارد شوید، چون آنجا را رزرو نکرده‌اید. برای ورود به شهر باید مجوز آن را داشته باشید، یعنی جایی که عیسی رفته است تا مکانی را برای شما مهیا سازد. یادتان باشد، شما باید آن رزرو را داشته باشید و آن رخت نجات بر تن شما باشد و گرنه نمی‌توانید.

۱۰۸. در متی، یک متنی را اینجا دارم. نگاهی می‌کنیم به کتاب مقدس. متی ۲۲: ۱-۱۴. وقت نمی‌کنم آن را بخوانم چون دارد خیلی دیر می‌شود. مدتی طولانی با شما صحبت کردم. اما یادتان باشد، پادشاه فرستاد و یک شام را تهیه دید. تمام گاوهای خود را کشت و تدارک یک شام عظیم را دید. فرستاد و از بسیاری دعوت کرد تا بیایند. یکی گفت: "خوب، من عضو این هستم."، "این را گرفته‌ام."، "باید به مزرعه برسم." و خیلی بهانه‌های دیگر. او دوباره فرستاد و آنها شرورانه با فرستادگان بدرفتاری می‌کردند. و سرانجام... این نسل یهودی بود که عیسی داشت با آنها صحبت می‌کرد. آنها کار دیگری برای انجام دادن داشتند.

بعد، سرانجام، او فرستاد و گفت: "بروید. وادارشان کنید. به کوچه و خیابان‌ها و هر جای دیگری بروید و آنها را وادار کنید که بیایند." و بعد از آن، تصمیم گرفت که این خانه... شام عروسی او داشت برگزار می‌شد، قرار است میهمانانی آنجا باشند. و بعد یک نفر را آنجا یافت، درحالی‌که لباس مناسب عروسی بر تن نداشت. او می‌خواست تا آن کت قدیمی را نگه دارد. و ببینید که او چکار کرد: "رفیق! تو را به شام عروسی خود دعوت کردم. تو را دعوت کردم و یک دعوتنامه به تو دادم که بیایی."

۱۰۹. شاید تا بحال در اورینتس^{۴۱} بوده باشید. من چند بار در آنجا موعظه کرده‌ام. شام عروسی هنوز به همان‌گونه که بود، برگزار می‌گردد. قرار است داماد مهمانان زیادی داشته باشد. برادر کُپ! شاید شما در ایندیانا این را دیده باشید. می‌بینید؟ مهمانان زیادی هستند که او می‌خواهد دعوت کند. او می‌خواهد سی نفر را دعوت کند. حال، داماد باید لباس‌ها را تهیّه کند، باید آنها را تهیّه کند. بنابراین، یک مرد جلوی در می‌ایستد و شما باید با دعوتنامه خودتان بیایید. او دعوتنامه‌ی شما را چک می‌کند و یک لباس، یک ردا بر تن شما می‌کند. برخی از آنها ثروتمند هستند و برخی فقیر و برخی متفاوت، اما وقتی آنها لباس‌ها را می‌پوشند، همه شبیه به هم می‌شوند. همه‌ی آنها شبیه هستند. و همه‌ی شما باید شبیه و یکسان باشید، قرار نیست بگویید: "من اینجا در متدیست هستم. من اینجا در پریزبتری هستم." در همان ابتدا وارد نخواهید شد. می‌بینید؟ باید از در وارد شوید. عیسی گفت: "من در آغل گوسفندان هستم."^{۴۲} "من پنطیکاستی هستم. من این هستم." این هیچ معنایی ندارد. شما از آن در وارد می‌شوید و اگر از آن در وارد شوید، لباس را می‌گیرید.

۱۱۰. و این مرد، وقتی گفت: "رفیق! چطور بدینجا وارد شدی؟" می‌بینید؟ این نشان

Orients^{۴۱}

اشاره به انجیل یوحنا باب ۱۰^{۴۲}

می‌داد که او از یک راه دیگر آمده است، از پنجره آمده، از در پشتی آمده، اما از در نیامده است. نه از در. راهی که عیسی آمد. از طریق قربانی کردن خویش و تقدیم تمام خود به خدا، حرکت به سمت جلجتا، مصلوب شدن با او و قیام دوباره، تا لباس قربانی او را بپوشید و نسبت به چیزهای دنیا مرده باشید.

۱۱۱. اگر محبت دنیا یا چیزهای این دنیا در شما باشد. محبت خدا در شما نیست. می‌بینید؟ اگر هنوز محبت دنیا را دارید، می‌خواهید مانند دنیا عمل کنید و مثل دنیا باشید، سعی می‌کنید که... شما در عین حال در کلیسا هستید، اما یک خار که با یک گندم در راه است، با سایر آنها غریو شادی سر می‌دهد و با بقیه شادی می‌کند. تمام برکات روحانی بر شما قرار دارد. می‌گویید: می‌گویید: "خوب، من نبوت می‌کنم." قیافا هم می‌کرد. بلعام هم می‌کرد. این هیچ...

۱۱۲. "من تعمید روح القدس دارم." این هنوز هیچ ربطی به آن ندارد، این تنها یک عطای موقت برای شماست. عطای حقیقی جان شماست که آنجاست، که از خدا مولود شده، و این همه چیز را با کلام خدا و اراده‌ی او کنترل می‌کند. و آنجا شما رشد می‌کنید. می‌بینید؟ سپس پسر و دختر خدا هستید. شما فرزند خدا هستید و این چیزها. همان‌طور پیش می‌روید، مثل یک مادر. اکنون در شکم زمین هستید، تلاش می‌کنید تا پیش آید. شما یک فرزند خدا هستید که پیش می‌آید و می‌بینید که کلام خدا می‌گوید: "باید این کار را بکنم. باید توگد تازه داشته باشم."، "خوب، من متعلق به کلیسا هستم." این هیچ معنایی ندارد. می‌بینید؟ "من متدیست هستم؛ مادر من..." این برای مادران خوب است.

۱۱۳. "خوب من، من عضو کلیسای پنطیکاستی هستم." اگر با کلام خدا یکی و هماهنگ نباشید یک جای این کار ایراد دارد. می‌بینید؟ آن وقت می‌بینید که پدر واقعی

شما خدا نیست. می‌بینید؟ چون آن شروع حقیقی در جان شما وجود داشت، قبل از اینکه روح وجود داشته باشد. پس جان شما وجود داشت. آن جان از جانب خدا نیامده است، پس از ژن خدا نیست، از ابتدا شما گمراه شده‌اید. شما در مسیر علف‌های هرز و حامل شهادت آن علف‌ها هستید. مثل دنیا عمل می‌کنید و دوستدار دنیا هستید. به این دلیل است که محبت خدا در دل شما نیست.

۱۱۴. و حال در ایام آخر، «مسح شدگان دروغین» خواهند بود، نه «عیسای دروغین». آنها تحمل این را ندارند. «مسح شدگان دروغین»، آنها مسح شده‌اند. بله قربان! اما ضد مسیح هستند. آنها مسح شده از روح هستند تا آیات و معجزاتی را انجام دهند که مسیح می‌کرد، اما با کلام او در تطابق نیستند. می‌بینید؟ "بسیاری آمده خواهند گفت، در آن روز، که خداوندا، آیا به نام تو نبوت نکردیم و دیوها اخراج نکردیم؟"^{۴۳} او می‌گوید: "از من دور شوید بدکاران، هرگز شما را نشناختم."^{۴۴} "خداوندا! من پنطیکاستی بودم. جلال بر خدا. من فریاد زدم. به زبان‌ها صحبت کردم. دست بر بیماران گذاردم، آنها را شفا دادم و ارواح را اخراج کردم."

"از من دور شوید ای بدکاران، هرگز شما را نشناختم."

۱۱۵. متوجه منظورم می‌شوید؟ اوه فرزندان کوچک! آیا امشب به آن ویتامین احساس نیاز می‌کنید؟ یک بدن در آن سو در انتظار است. یک بدن در انتظار دریافت شدن است. مردم! گمراه نشوید. فریب نخورید. شریر فریبکار است. حتی لباس عروسی، باید آن را بپوشید. باید این‌گونه باشد.

۱۱۶. اکنون ما در شامگاه هستیم. این بدن زمینی آماده‌ی فنا شدن است، و ما در حال

^{۴۳} اشاره به انجیل متی ۷ : ۲۲

^{۴۴} اشاره به انجیل متی ۷ : ۲۳

آماده شدن برای ورود به آن آسمانی هستیم. و قبل از اینکه اینجا به دنیا بیایم، بدن ما برای چیزی که باید فراهم می‌شد فریاد می‌زد، و گرنه در اینجا معلول یا افلیج بدنی می‌آمدیم. خدا در آن بالا هیچ معلولیتی ندارد. عروس، هر یک دقیقاً به همان صورتی که داماد بود، یعنی کلام آشکار شده در زمان خویش، هماهنگ و یکسان شده‌اند. ای فرزندان! امشب خداوند به همه‌ی شما عطا کند. آسمانی برای رفتن هست و یک جهنم، که باید از آن فاصله گرفت.

۱۱۷. حال، خیلی از شماها می‌دانید که خدا رویاهایی به من داده است، هزاران رویا، بزرگ‌ترین چیز... من از مرگ می‌ترسیدم. حدود سه سال قبل، شما تاجران مسیحی را دیده‌اید، گذر از پرده‌ی زمان. شاید در انتهای امشب دیگر زنده نباشم. شاید دیگر هرگز در طول عمرم شما را نبینم. ولی این درست است. نمی‌دانم که اسم این را رویا بگذارم یا چیز دیگری بود. اخیراً یک روز صبح، تازه بیدار شده بودم. از یک جلسه آمده بودم و همسرم آنجا خوابیده بود. گفتم: "عزیزم! بیدار هستی؟" او هنوز خواب بود. می‌دانستم که باید بلند شویم و بچه‌ها را برای مدرسه حاضر کنیم. بعد دستم را این‌طوری به پشت گذاشتم و گفتم: "خوب، بیلی برانهام! می‌دانی سنت از پنجاه گذشته است؟ اگر می‌خواهی کاری برای خداوند بکنی بهتر است عجله کنی. چون خیلی زمان زیادی نداری." فکر کردم: "خدای من! امیدوارم بتوانم آن‌قدر زنده بمانم که آمدن خداوند، عیسای مسیح را ببینم." همیشه این را در ذهنم داشتم که وقتی مرده باشیم، ممکن است این برادر را که اینجاست، ببینم. و او می‌گوید: "بله برادر برانهام! شما یک شب روی زمین در کلیسای ما موعظه کردید." اما او یک روح است. نمی‌توانم با او دست بدهم. چون دستش آنجا در گور است، پوسیده. می‌بینید؟ مال من هم همین‌طور. تقریباً چنین فکری داشتم.

۱۱۸. ولی آن روز صبح، احساس کردم یک چیزی بر من قرار گرفت و فکر کردم...

معمولاً مثل یک رویا می‌آید و نگاه کردم. نگاه کردم و فکر کردم: "خدای من! این چیست؟" و نگاه کردم، یک کوه عظیم و سبز و زنان جوان داشتند از هر طرف می‌آمدند، ده‌ها و صدها هزار نفر. همه‌ی آنها با موهای بلند که پشتشان بسته بود، با جامه‌های سفید و پا برهنه، فریاد می‌زدند: "برادرمان!"

۱۱۹. با خودم فکر کردم: "این عجیب است." برگشتم به عقب و نگاه کردم. و دیدم که من آنجا در کنار همسرم که خوابیده، دراز کشیده‌ام. با خود گفتم: "می‌دانی چه شده است؟ من مرده‌ام." گفتم: "این اتفاقی است که افتاده، من مرده‌ام." و گفتم: "شاید حمله‌ی قلبی یا چیزی دیگر اتفاق افتاده و من مرده‌ام. بدنم آنجا قرار دارد." آنجا دراز کشیده بودم درحالی‌که دستانم را این‌گونه پشت سرم گذاشته بودم. فکر کردم. "این بیست فوت از من فاصله ندارد." و من آنجا بودم و داشتم نگاه می‌کردم. فکر کردم: "آن... همسرم آنجاست، همه چیز آنجاست، لباسم به پایه‌ی تخت خواب آویزان است." و فکر کردم: "من که اینجا هستم!"

۱۲۰. دوباره به اطراف نگاه کردم و تمام این زنان داشتند می‌آمدند. و آنها... نگاه کردم. برادرانم از این سمت می‌آمدند. اوه، آنها حقیقی هستند. همه جوان بنظر می‌رسیدند. آنها فریاد می‌زدند: "برادر عزیزمان!" اوه، نمی‌دانستم چه فکری بکنم.

۱۲۱. فکر کردم: "این عجیب است." به عقب نگاه کردم. دیگر پیر نبودم. یک مرد جوان بودم. فکر کردم: "این عجیب است." با خودم فکر کردم: "آیا این یک رویا است؟" انگشت خود را گاز گرفتم و فکر کردم: "نه این از آن نوع رویاهایی که داشتم، نیست."

۱۲۲. سپس، یک چیزی از بالای اینجا شروع کرد به صحبت کردن با من و گفت: "تو با قوم خود وارد شده‌ای." فکر کردم: "قوم من؟ همه‌ی آنها برانهام هستند؟"

۱۲۳. او گفت: "آنها کسانی هستند که از طریق تو به مسیح ایمان آوردند." و این زنان... می‌دانید، من همیشه این گونه در نظر گرفته شده‌ام، بعنوان کسی که مرا «متنفر از زنان» خطاب می‌کنند. ولی این گونه نیست. می‌بینید؟ چون من ایمان دارم... من، من، من فساد و این چیزها را دوست ندارم. من خواهران حقیقی و اصیل مسیح را دوست دارم. اگر این گونه است، اشکالی ندارد.

۱۲۴. وقتی کودک بودم زخم‌هایی داشتم. می‌دانم چیزهایی اتفاق افتاد که من را به آن صورت درآورد. اما این، این کاملاً خدا بود، که داشت من را برای این ساعت شکل می‌داد. می‌بینید؟

۱۲۵. به نظرم هیچ چیز بهتر از یک خواهر اصیل و راستین نیست. اگر خدا می‌توانست چیزی بهتر از نجات به یک مرد عطا کند، به او یک همسر می‌داد. می‌بینید؟ و بعد، اگر می‌توانست هیچ چیز بهتری عطا کند، آن را انجام می‌داد. و بعد دیدن اینکه برخی از آنها حتی مثل یک همسر رفتار نمی‌کنند و به پیمان زناشویی خود وفادار نیستند، شوهرانشان نیز به همین صورت. یادتان باشد، مادامی که زنده هستید به یکدیگر بسته هستید. "آنچه خدا بر زمین پیوست، در آسمان نیز پیوسته شد." ^{۴۵} می‌بینید؟

۱۲۶. و بعد آن را دیدم. این زنان که می‌آمدند. دستانشان را به دور من می‌انداختند، من را بغل می‌کردند و می‌گفتند: "برادر!" حال، آنها زن بودند، اما هرگز در آن مکان گناهی نمی‌تواند وجود داشته باشد. می‌بینید؟ آنها زن بودند. اما می‌دانید، اکنون چه چیزی ما را بوجود آورده است؟ یک زن با غدد مؤنث و یک مرد با غدد مذکر. این برای بزرگ کردن فرزندان است. در آنجا این گونه نخواهد بود. همه از یک جنس خواهند بود، اما هنوز به همین شکل، به آن صورت زمینی که حاملش بودند، آنجا

^{۴۵} اشاره به انجیل متی ۱۹: ۶ و انجیل مرقس ۱۰: ۹

خواهد بود. اما هیچ گناهی آنجا نمی‌تواند باشد. شما همه یکسان هستید. دیگر هیچ فرزندی در آنجا رشد نخواهد کرد. می‌بینید؟ درست است. این به آن صورت خواهد بود. و بعد من نگاه کردم و این زنان...

۱۲۷. آنها من را بلند کردند. این برادران، من را در یک جایی نشانند. گفتم: "چرا این کار را می‌کنید؟" گفت: "تو در روی زمین یک رهبر بودی." و گفت: "تو... اینها قوم هستند."

۱۲۸. و چند زن داشتند به آن سمت می‌آمدند. یکی از آنها گفت: "برادر عزیز ما!" زیباترین زنان!

وقتی او عبور کرد، صدا ایستاد. گفت: "او را به یاد نمی‌آوری؟" گفتم: "نه!"

گفت: "وقتی نود سالگی را پشت سر گذاشته بود، تو او را به سمت مسیح هدایت کردی، می‌بینی؟ نمی‌دانی چرا به تو می‌گوید برادر عزیز؟" گفتم: "خوب، آیا می‌روی..."

گفت: "خیر. ما اینجا در انتظاریم."

گفتم: "خوب، اگر من مرده‌ام، دوست دارم عیسی را ببینم."

گفت: "الآن نمی‌توانی او را ببینی. این کتاب مقدس است." گفت: "جان‌های زیر مذبح، او کمی بالاتر است. یک روز برخواهد گشت و ما به زمین بر می‌گردیم. اینجا نه می‌خوریم نه می‌آشامیم."

۱۲۹. گفتم: "یعنی منظورت این است که من از این می‌ترسیدم؟ چرا؟ این... با هیچ کلامی نمی‌توان آن را توصیف کرد. دوست من! کلمه‌ی «عالی» حتی نزدیک به آن هم

نیست، «والا ترین»، هیچ کلمه‌ی انگلیسی برای توصیف این وجود ندارد. این فراتر از هر چیزی است که من می‌شناسم. او آنجا بود. هیچ بیماری و هیچ اندوهی در آنجا وجود نداشت و نمی‌توانستید بمیرید. نمی‌توانستید گناهی کنید. آنجا بسیار کامل بود. کامل. دوستان، نباید آن را از دست بدهد. یادتان باشید.

۱۳۰. زمانی که یک پسر بچه بودم، رویایی از جهنم دیدم، بعنوان یک پسر بچه... و می‌دانید که خانم‌های امروزی یا زنان چطور... یک خانم واقعی چنین کاری نمی‌کند. چشم‌هایشان را بصورت گرگ آرایش می‌کنند یا چیزهایی شبیه آن، یا یک چیز آبی رنگ زیر چشم‌هایشان. من آن را دیدم. داشتم فرو می‌رفتم. بعنوان یک پسر بچه، تیر خورده بودم، آنجا خوابیده و داشتم در یک بیمارستان می‌مردم. همیشه می‌دانستم که خدا وجود دارد. اولین باری که سعی کردم دعا کنم. به خاطر دارم. تنها چیزی که می‌توانستم بگویم... قبلاً هرگز این را نگفته‌ام. همین الآن احساس کردم که باید این را بگویم. تیر خورده بودم، آنجا خوابیده بودم و داشتم در آن صحرا می‌مردم. تنها چیزی که می‌توانستم به خدا بگویم، گفتم: "می‌دانی خداوند! من هرگز زنا نکردم." می‌بینید؟ بعنوان یک پسر بچه جوان. در حدود پانزده ساله، سعی کرده بودم درست زندگی کنم. و گفتم: "من پاک زندگی کردم." و این تمام چیزی بود که می‌توانستم بگویم. این تنها چیز شایسته‌ای بود که می‌توانستم به او تقدیم کنم.

۱۳۱. و بعد آنجا خوابیده بودم، سپس وقتی دکتر از من فاصله گرفت، احساس کردم در حال فرو رفتن در یک ابدیت تاریک هستم. داد زدم: "بابا! کمک کن." بابایی آنجا نبود. داد زدم: "اوه، ماما! کمک کن." مامانی آنجا نبود. "خدایا! کمک کن." خدایی آنجا نبود. آنجا تنها یک تاریکی و کابوس بی‌پایان و ترسناک بود. سوختن، جهنم سوزان، چقدر دور بودن از آن لذت بخش است. و سقوط از آنجا، فکر کردم "اوه، خدای من!" بارها و بارها این‌گونه سقوط کردن. به جایی رسیدم، دود، تاریکی، بیماری

و او، چه حسی! می‌توانستم آن زنان را ببینم که به سمت من می‌آمدند، با چشمانی که آن‌گونه آرایش شده بود. حال، یادتان باشد، این حدود چهل و پنج سال قبل بود. آنها داشتند می‌رفتند. "اووه، اووه، اووه!" گفتم: "آیا باید تا ابد آنجا باشم؟"

"تا ابد."

۱۳۲. گفتم: "ای خدا! اگر بگذاری از اینجا بیرون بروم، دیگر شرمنده‌ی تو نخواهم بود. دیگر شرمسار نخواهم بود، خدایا! لطفاً یک شانس دیگر به من بده." اولین چیز، می‌دانید، احساس کردم دارم به بالا برمی‌گردم. دکتر خبردار شده بود، چون ضربان قلب من به هفتاد ضربه در دقیقه رسیده بود. خونریزی شدیدی کرده بودم و خون زیادی از من رفته بود. در خون خودم خوابیده بودم. می‌خواستم بدانم که آیا یک روز این اتفاق خواهد افتاد؟

۱۳۳. حدود دو سال قبل، وقتی به توکسان نقل مکان کردم با همسرم به فروشگاه جی سی پنی^{۴۶} رفته بودم. این‌طوری آنجا نشسته بودم، سرم را پایین گرفته بودم و منتظر بودم. چون می‌دانید که خانم‌ها، خرید کردن آنها بسیار طولانی است. درحالی‌که این‌طوری سرم را پایین گرفته بودم، آنجا نشسته بودم، پله برقی داشت بالا می‌آمد و به همراه آن گروهی از زنان بودند با موهایی سیخ شده به طرف بالا. می‌دانید؟ مدل موهایشان، با چشمایی که آن‌گونه آرایش شده بود، این‌طوری بالا می‌آمدند. آنها داشتند اسپانیایی صحبت می‌کردند، همه‌ی آنها دوباره در رویایم اتفاق افتاد. "این‌هاش، اووه، اووه!"

۱۳۴. برادر! خواهر! بگذارید چیزی به شما بگویم. شاید الآن مسخره به نظر برسد، ولی

^{۴۶} J.C. Penny - از فروشگاه‌های زنجیره‌ای پوشاک و لوازم جانبی آن در آمریکا

زمانی به آنجا می‌رسید. این یک امر جدی است. هرگز به آن راه نروید.

۱۳۵. من، بعنوان یک فرد مسن، یک خادم، دور تا دور دنیا موعظه کرده‌ام و میلیون‌ها دوست پیدا کرده‌ام، اما می‌دانم که در آن سو باید با شما بایستم. از امور دنیا فاصله بگیرید. و اگر هنوز چیزی در شما هست، و هنوز می‌خواهید آن‌گونه که رفتار می‌کنید، بمانید، اگر اعمال و امور دنیا را در خود دارید، یادتان باشد که از آن خدا نیستید. تنها یک عضو کلیسا هستید، تا زمان آن‌ندا، آن عمق، که عمق را می‌خواند. می‌بینید؟

۱۳۶. مانند، قبل از اینکه پشت ماهی یک باله وجود داشته باشد، باید آبی باشد تا او بتواند در آن شنا کند، و گرنه هرگز باله‌ای نخواهد داشت. قبل از اینکه درختی در زمین رشد کند، باید زمینی وجود داشته باشد و اگر درختی وجود نداشته که در آن رشد کند، دلیلی برای درخت و ایجاد یک همزیستی وجود نخواهد داشت.

۱۳۷. قبل از اینکه خلقتی وجود داشته باشد، باید یک خالق وجود داشته باشد. "خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت." ^{۴۷} می‌بینید؟ چیزی در ما وجود دارد. شما چند لحظه قبل دست خودتان را بلند کردید. "من به خدا نیاز دارم." می‌بینید؟ چیزی احتیاج است. و اگر شما دنیا را دوست داشته باشید و به آن سمت بروید، به امور دنیا، به سفرهای دنیوی می‌روید و در سقوط خواهید بود. می‌بینید؟ از آن خارج شوید. شما پسران و دختران پادشاه هستید، پادشاه. خانم و آقا باشید. مثل مسیحیان راه بروید. مانند مسیحیان زندگی کنید. مانند مسیحیان عمل کنید. یادتان باشد، در صف داوری شما را با این اظهارات ملاقات خواهد کرد. می‌بینید؟

۱۳۸. امشب با عینک‌هایتان نگاه کنید و ببینید. به کدام مسیر می‌روم؟ آیا عیسی جایی برای

من مهیا می‌کند، یک بدن؟ آن بدن کامل است. آن بدن در نظم حرکت می‌کند. یک پسر یا دختر، در حضور خداست. و من در اینجا در درد زه هشتم تا در آن بدن، در آنجا متولد شوم. اگر هنوز دنیا را دوست دارم. به من نشان می‌دهد که بدنی در آنجا ندارم. من تنها یک عضو کلیسایی هستم. من ژن خدا نبودم. نیستم. او پدر من نیست.

۱۳۹. او گفت: "اگر بی‌تأدیب باشید... این چیزی است که اکنون در حال رسیدن به آن هستند. "پس شما حرام زادگانید نه پسران" ^{۴۸} درست نیست؟ [جماعت می‌گویند: "درست است."] آیا کتاب مقدس این را می‌گوید؟ ["آمین!"] اگر نتوانید متحمل تأدیب خدا باشید، وقتی می‌بینید که کتاب مقدس را در نظم قرار می‌دهد و بگوید: "اوه، نمی‌خواهم این چیزها را بشنوم. من یک... بسیار خوب. می‌بینید؟ این یک گواه معتبر است که شما فرزند خدا نیستید. اما یک فرزند راستین خدا در گرسنگی و عطش است. چرا؟ اگر چیزی در قلب شما وجود دارد و به شما می‌گوید که آن را می‌خواهید، و به آن احتیاج دارد، نشان می‌دهد که چیزی تهیج شده و سعی می‌کند شما را بدانجا بکشد. یک بدن در آنجاست که این بدن نماد و نمونه‌ای از آن است. از این برای چه استفاده می‌کنید؟ برای جلال دادن شریر و دنیا، و مدها و این چیزها؟ آیا نگاهتان به سوی آسمان است؟ یک چیزی آنجا وجود دارد. آیا با حیاتان خدا را جلال می‌دهید؟ در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است و گرنه به شما می‌گفتم، می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم. باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد، تا جایی که من می‌باشم، شما نیز باشید.

۱۴۰. اموری که در آینده هستند. این چیزهایی که اکنون هستند، پتانسیلی هستند برای آنچه که خواهد بود.

دعا کنیم.

۱۴۱. جداً فکر کنیم. دوستان مسیحی! آیا این کار را خواهید کرد؟ برای یک لحظه واقعاً جدی فکر کنید. برای چند لحظه کاملاً ساکت باشیم و بگذاریم روح القدس صحبت کند.

حال، خیلی وقت پیش روح القدس من را به سمت شما پنطیکاستی‌ها فرستاد. یکی از بچه‌های شما اینجاست که آمده تا شبان شما باشد. می‌گفت: "نمره‌ی این خدمت است." او دیده است که خداوند عیسی، چشمان نابینایان را گشود... او گفت: "سرهای متورم شده و بزرگ، شفا یافته." من هنوز جلسات شفا را دارم. ولی متوجه شدم که برای افراد زیادی دعا کردم که بسیار بیمار بودند. آنها شفا یافتند. خدا به دعاها جواب داد و بیماران را شفا داد. ولی می‌دانید، برخی از آن افراد که شفا یافته بودند، اکنون مرده‌اند. مهم نیست که چقدر بیمارید، اگر شفا یافته باشید، بهر حال خواهید مرد. اما برادر عزیز! آن جان، از آن توست. خواهر عزیزم! آن جان، از آن توست. الان برای آن فکر نخواهید کرد. این ابدی است. اگر آن محبت خدا آنجا نیست، چیزی نیست که شما را به آن سمت بکشد، آیا از خدا نخواهید خواست؟ اوه، خدای من! امشب من را از نو بساز. دوست دارم ای خداوند! می‌خواهم دوست داشته باشم. و چیزی در قلب من می‌گوید، باید به تو نزدیک‌تر زندگی کنم. می‌خواهم همین الان بیایم خداوند! و این کار را بکنم. آیا چنین فرد یا افرادی در داخل یا خارج از این ساختمان هستند؟ بعنوان یک خادم مسیح می‌طلبم. به نام عیسای مسیح می‌توانید با سرهایی خم شده دستتان را به سوی او برافرازید و بگویید: "خدایا! مرا نزدیک‌تر ساز، نزدیک‌تر، نزدیک‌تر، ای خدای عزیز! می‌خواهم با هر آنچه که در کلامت داری هماهنگ باشم." دستتان را بلند کنید. اکنون واقعاً صادق باشید. فکر کنید.

۱۴۲. حال، آنها می‌گویند: "اوه، من این کار را کرده‌ام. در روح فریاد زده‌ام. به زبان‌ها صحبت کرده‌ام. اما ببین، یک کمبودی در زندگی من هست. من در آینه‌ی کلام خدا

نگاه می‌کنم. می‌دانم که چیزی هست. به کلیسا می‌روم، ولی آنچه که باید باشم، نیستم." می‌بینید. این نشان می‌دهد. یک چیزی وجود دارد.

حال، اگر می‌توانید به خودتان نگاه کنید و ببینید که اگر در تطابق با کلام خدا نیستید و چیزی وجود ندارد که باعث شود دست خودتان را بلند کنید، پس بدانید که یک جای کار ایراد دارد. باید... مادرم می‌گفت: "نمی‌توانی از شلغم خونی بگیری، چون هیچ خونی در آن وجود ندارد." می‌بینید؟ به این فکر کنید. جداً ممکن است این آخرین فرصت شما باشد. سی یا چهل دست بلند شده است. در این جماعت کوچک در اینجا، حتی از روحانیون.

۱۴۳. چند لحظه واقعاً محترم باشید. حال، واقعاً فکر کنید: "خداوندا! ممکن است امشب در یک تصادف کشته بشوم. ممکن است در اثر یک سکنه‌ی قلبی بمیرم. یکی از این روزها ممکن است به دکتر زنگ بزنم و او بیاید. نبض من از کار افتاده و مرده باشم." یا صورتم را به متکا فرو می‌کنم و می‌گویم: "ای خدا! ای خدا! ای خدا!" می‌بینید؟ آن قلب در حال زدن آخرین ضربان خود است، دارید به آخرین دروازه‌ی بزرگ و عظیم نزدیک می‌شوید. هرگز خارج نمی‌شوید، مگر اینکه یک چیزی در شما باشد، بعد از اینکه شما از روح خدا مولود شده باشید. گرسنگی و عطش این را دارید تا با خدا بروید، باید این‌گونه باشد. می‌بینید؟ شما فرزندی در زمین هستید، در شکم زمین، هنوز منتظر هستید تا در ملکوت خدا متولد شدید. جایی که او رفته است تا برای شما یک بدن مهیا سازد. آن بدن، یک بدن کامل است. حال، عمیقاً به این فکر کنید و با هم دعا کنیم.

۱۴۴. خداوندا! می‌دانم که این بعنوان صفحه‌ای در آن کتاب ثبت شده است. خداوندا! آن‌قدر در علم و دانش آمیخته شده‌ایم که اکنون زمان بیداری ما رسیده باشد. این حقیقت دارد که ما هر کاری می‌کنیم در سرتاسر جهان به نمایش درمی‌آید. در همان

زمانی که آن را انجام می‌دهیم. ما از طریق تلویزیون به این رسیدیم. متوجه شدیم که خداوند! این تلویزیون نیست که تصویر را می‌سازد، بلکه این تنها کانال‌ها و ارتعاشات هستند که با امواج مشخص، این تصاویر را می‌سازند. حتی رنگ لباس‌هایی که ما بر تن داریم. از طریق امواج و ارتعاشات به سراسر دنیا می‌رود. پس چقدر بیشتر خواهران ما که آن‌گونه رفتار می‌کنند و حتی این گرسنگی را حس نمی‌کنند، با صورت‌های آرایش شده و موهای کوتاه شده؟! و خادمینی که به سمت الهیات می‌روند، چند مدرسه‌ی دینی و کلام انسانی را می‌گیرند، که سنت‌هایشان، فرامین خدا را در قوم بی‌اثر می‌سازد. و می‌گویند که آنها تنها باید متعلق به یک کلیسا باشند و فقط همین. اوه، خداوند! آیا آنها متوجه هستند که کلامی که می‌گویند، از نظر علمی اثبات شده است و ثبت می‌شود؟ و این ثبت از زمانی که ما زندگی خود در این زمین را شروع می‌کنیم آغاز می‌شود و زمانی که ما بمیریم به انتها می‌رسد و در آلبوم خدا گذارده می‌شود، تا دوباره در روز داوری اجرا شود. چطور می‌خواهیم از این فرار کنیم، یعنی از لعن خدا. آیا این چیزها برای ما بسیار واضح و آشکار شده و در عین حال ما آن را رد کنیم؟ اوه، خداوند عزیز! این کلمات هرگز نمی‌میرد. آنها می‌روند و می‌روند و در روز داوری دوباره اجرا خواهند شد. تو آن دست‌هایی که بالا رفت را دیده‌ای. پدر! این در روز داوری همان‌جا خواهد بود. آنچه در قلبشان بدان فکر می‌کنند، در روز داوری آنجا خواهند بود.

۱۴۵. حال، ای پدر! خدا! از تو می‌خواهم، بعنوان خادم، دعا می‌کنم که شرارت را از قوم خود دور کنی. شرارت، یعنی کاری که می‌دانیم باید انجام بدهیم و آن را انجام ندهیم. داود گفت: "اگر آبدستن شرارت در قلب خویش باشم، خدا دعای مرا اجابت نخواهد کرد." دعا می‌کنم که خداوند! شرارت را از ما بردار، زیرا اینک کلام توست، که نشان می‌دهد چقدر از اینکه پسران و دختران پادشاه باشیم، فاصله داریم. پدر! دعای من این است که امشب این کار را انجام بدهی.

۱۴۶. و این را یک مذبح بساز، زیرا این مذبح پر است از مردمان و آن را، در صندلی‌هایی که نشسته‌اند یک مذبح بساز. قلب آنها را مذبح بساز. باشد تا اعمال دنیا و دنیا از قلب هر برادر و خواهری که اینجاست بیرون برود. و خدایا! آن جوانی حیات آن زن را، که از آن صحبت کردیم، آن صفت و ذاتی را که از خدا پایین آمده و در اینجا برای جلال خدا آشکار شده است؛ خدایا! دنیا را از آن دور کن.

۱۴۷. و دیگران، من نمی‌توانم دعا کنم. خداوندا! زیرا بیماری تا به موت است. چیزی نیست که بتواند باعث حرکت آنها نشود. اما آنها که می‌توانند، و می‌دانند که این اشتباه است، قلب‌ها و جان‌هایشان را پاک و تطهیر کن. و خداوندا! باشد تا امشب از روح تو پر شوند و در نور تو گام بردارند.

۱۴۸. و این شبان جوان، عزیز و ظاهراً قوی که اینجاست را برکت بده، خداوندا! این مرد جوان می‌گوید از دیدن آنچه که انجام داده‌ای تحت تأثیر گرفته است. این مرد جوان، اوه خداوندا! جانش را مشتعل بساز. این را عطا کن ای خداوندا! تا او مدام و در تمام مدت یک شبان راستین باشد، تا گله‌ای را که روح‌القدس وی را بر آن ناظر قرار داده است، خوراک دهد. این را عطا کن ای خداوندا! تا به چپ و راست، به هیچ طریق یا آیین دیگری منحرف نشود، بلکه تنها کلام خالص خدا از دهانش خارج شود و تنها همان. خداوندا! او و عزیزانش را برکت بده و به کلیسای کوچکش در اینجا با همی آنها باش، ای پدر!

۱۴۹. این را به تو می‌سپارم، پدر! بذر کاشته شده است، باشد تا این بر بذری که برای حیات مقدّر شده است بیفتد و خوب رشد کند. برای مسیحیان قدرتمند برای این جماعت و سایر جماعت‌ها، جاهایی که از آن می‌آیند، این را عطا کن ای خداوندا! این را به تو می‌سپارم به نام عیسی مسیح، پسر خدا. و ای پدر! "به سبب تقصیرهای ما مجروح و

به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بروی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.^{۴۹}

۱۵۰. چند لحظه قبل دیدم که یک خانم دستپاچه از در وارد شد. خداوندا! در خانواده‌ی او چه اعمال عظیمی انجام شده و تو چگونه خودت را آشکار ساخته‌ای. خداوندا! برای آن زن دعا می‌کنم که امشب تمام گذشته‌اش را از او بردار و او را شفا بده. خداوندا! آیا این کار را خواهی کرد؟ او را به نزد خود بگیر.

۱۵۱. این را ببین، ای خداوندا! امشب فرزندان کوچکی اینجا نشسته‌اند که نیاز به شفا دارند. دعای من اینست که آنها را شفا بدهی، پدر! این را عطا کن. قوت شفای عظیم‌تر بیاید و ما را هم در جسم و جان شفا بخشد.

و اکنون، شما که الآن در کلیسا هستید یا خارج از ساختمان! که به شفا نیاز دارید، می‌خواهم تا دستان را بلند کنید و بگویید: "محتاج شفا هستم، برادر برانهام!" به نظر می‌رسد همه این‌گونه‌اند. بسیار خوب، اگر بعنوان خادم مسیح، به من ایمان خواهید داشت، بگویید آمین. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] سپس، می‌خواهم که بر یکدیگر دست بگذارید. فقط بر یکدیگر دست بگذارید. شما که دستان را بلند کرده بودید! داخل یا خارج از ساختمان، شما دستان را بعنوان کسانی که ایماندار به خدا هستند، بلند کردید. عیسی مسیح بعنوان آخرین مأموریت به کلیسا گفت: "بدیشان گفت: در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید.^{۱۶} هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.^{۱۷} و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زنند^{۱۸} و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هر گاه دست‌ها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت."^{۱۹} حال عیسی این را گفت. یادتان

^{۴۹} اشاره به اشعیا ۵۳: ۵
^{۵۰} انجیل مرقس ۱۶: ۱۵ - ۱۸

باشد، او این را گفت و باید این گونه باشد. او این را نمی گفت، مگر اینکه کسی بود که بتواند در آن کلام را دریافت کند. درست مانند رحم مریم که می توانست پذیرای آن وجود باشد. "اینک باکره آستن شد." درست مانند یک درخت نخل خرما که می توانست خلق شود، یک بلوط روی یک تپه، کلام او این کار را کرد. کلام او اکنون در قلب شما می تواند یافت شود. "من ایماندار هستم، خداوندا! این مرد یا زنی که بر او دست گذاشته‌ام، در رنج است. دعا می کنم، نه برای خودم، چون آنها برای من دعا می کنند. من برای او دعا می کنم. او خداوندا! او را شفا بده. من ایماندار هستم، و ما اکنون جمع شده‌ایم. ما تعلیم یافته‌ایم که وقتی عیسی بر روی زمین راه می رفت ما با او بودیم، زیرا ما بخشی از کلام او بودیم. ما با او رنج کشیدیم. با او خون ریختیم. با او مردیم، با او دفن شدیم، با او قیام کردیم و اکنون با هم در جایگاه‌های آسمانی در مسیح عیسی نشسته‌ایم. و من دست بر یک پسر یا دختر خدا گذاشته‌ام و برای او دعا می کنم. حال، خداوندا! دعای من را اجابت کن و این پسر یا دختر خدا را شفا بده." با هم برای یکدیگر دعا کنیم.

۱۵۲. خداوند عیسی! ما با فروتنی آمده و به اشتباهاتمان اعتراف می کنیم. آمده و اعتراف می کنیم که شایسته‌ی بیماری، موت و حزن هستیم، اما دلجویی برای گناهانمان را می پذیریم. و امشب این، پسران و دختران خدا، اینجا نشسته‌اند، اصلاح کلام را شنیده‌اند و دستشان را بلند کرده و خواهان یا راه رفتن نزدیک‌تر با تو هستند. اکنون آنها بر یکدیگر دست گذارده‌اند، زیرا به درستی کلام تو ایمان دارند. ایمان دارند که ما اکنون با مسیح قیام کرده‌ایم و در جای‌های آسمانی نشسته‌ایم. آنها بر یکدیگر دست گذارده و برای هم دعا می کنند. ^{۱۵} "دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید، و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناهان کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد. ^{۱۶} نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید، تا شفا یابید. زیرا دعای مرد عادل

در عمل، قوت بسیار دارد." ^۱ "اوه خدای ابدی! دعای خادمین خود را بشنو. و اکنون، باز مکتوب است: "اگر قومی به نام من در جایی جمع بشوند و دعا کنند، سپس من از آسمان آنها را خواهم شنید." اوه خدای عزیز! امشب دعای فرزندان را از آسمان بشنو. روح القدس را بر این جماعت نازل فرما، مانند وزش یک تند باد. و ما این قوم را به حضور خدا می آوریم.

۱۵۳. شیطان! تو مغلوبی، تو یک مغلوب هستی. عیسای مسیح در جلجتا بر تو غالب آمد. تو هیچ قوتی نداری. تو یک دروغ هستی. امشب دستت را کوتاه می کنیم. به نام عیسای مسیح، از این افراد در اینجا خارج شو. تو بیمار و ضعف هستی. و آنها به نام عیسای مسیح، پسر خدا، در آزادی بروند.

۱۵۴. هلولیاه! جلال خدا را احساس کنید. اجابت دعایتان را احساس کنید. آیا ایمان دارید که خدا به فردی که کنارتان نشسته است، پاسخ داده؟ چند نفر به این ایمان دارید؟ دستتان را بلند کنید. [جماعت شادی می کنند.] بفرمایید. اوه، عالی است!

دوستش دارم...

اکنون با دستانی برافراشته با تمام قلبتان برای او بخوانید: "چونکه نخست او مرا دوست داشت."

آیا جدی می گوئید، با تمام قلبتان؟

۱۵۶. چند نفر احساس می کنید که خدا شرارت شما را بخشیده است، کارهایی که انجام داده اید؟ و از امشب به بعد، ای بره‌ی خدا! قول می‌دهم که در رستگاری گام بردارم، و

در احترام و افتخار به نامی که خوانده شده‌ام، زیست خواهم نمود. یک مسیحی، حیاتی مثل مسیح، دستان خودم را بر می‌افرازم، ای خداوندا! یک‌بار دیگر خودم را به تو تقدیم می‌کنم و امشب در تو گام خواهد برداشت. آمین!

در نور گام بر خواهید داشت، نور زیبا
به جایی بیا که قطرات رحمت درخشان است
به دور ما بتاب، در روز و شب
عیسی، ای نور جهان
در نور گام خواهیم برداشت، این چنین نور زیبایی است
از جایی می‌آید که قطرات...
جایی که او رفته تا مکانی برای ما مهیا سازد
به دور ما بتاب، در روز و شب
عیسی، ای نور جهان
ای مقدسین نور، بیایید و اعلام کنید
عیسی، ای نور جهان
راستی و رحمت در نام او
عیسی، ای نور جهان
آن وقت ما چه خواهیم کرد؟
در نور گام خواهید برداشت، در چنین نوری زیبا
از جایی می‌آید که قطرات رحمت می‌تابد
به دور تا دور ما بتاب، در روز و شب
عیسی، ای نور جهان

آیا احساس نمی‌کنید پاک شدید؟ احساس خوبی ندارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

اوه خدای من! با هم دست بدهیم. دوباره بخوانیم.

در نور گام خواهید برداشت، در چنین نوری زیبا

(خدا به شما برکت بدهد، برادر!)

از جایی می‌آید که قطرات رحمت می‌تابد

عیسی، ای نور جهان

چشمانمان را ببندیم و این را با هم زمزمه کنیم. [برادر برانهام و جماعت شروع می‌کنند به زمزمه‌ی «عیسی نور جهان»] مثل فرزندان عمل خواهیم کرد. ما فرزندان هستیم.

اوه، این چه نور زیبایی است

و از جایی می‌آید که قطرات رحمت می‌تابد

اوه، به دور تا دور ما بتاب، در روز و شب

عیسی، ای نور جهان

(آیادوستش ندارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"])

ایمانم به تو می‌نگردد

ای برّهی جلجتا

(چشمانتان را ببندید و این را بخوانید. در روح پرستش کنید.)

منجی الهی

اکنون که دعا می‌کنم من را بشنو

گناهانم را بردار

بگذار تا از امروز
کاملاً از آن تو باشم
وقتی در پیچ و خم تاریکی زندگی گام بردارم
و اندوه من را احاطه کرده باشد
اوه، تو هادی من باش
تاریکی را به روز امر فرما
ترس و اندوه را بزدا
و بگذار تا سرگردان باشم
یا از تو جدا شوم

۱۵۷. اوه، خدای من! می‌دانم که یک فرد از مد افتاده هستم. دوست دارم... فکر کنم، این تمام چیزی است که به آن رسیده‌اند، رقص‌های فاندانگو، راک اندرول، چاپ آپ^{۵۲} و همه‌ی این چیزها. آن شاعران قدیمی که آن سرودها را می‌گفتند، روح‌القدس قلم را لمس کرده و شروع به نوشتن می‌کردند. اوه خدای من! من به ادی پرونت^{۵۳} و همه‌ی آنها فکر می‌کنم، به فنی کراسبی:^{۵۴}

من را رد نکن، ای منجی مهربان
فریاد خاضعانه‌ام را بشنو

۱۵۸. یک بار می‌خواستند تا او را بدست آورند. او کاری را که الویس پریسلی^{۵۵} پنطیکاستی انجام داد، نکرد؛ اینکه حقوق مادرزادی خود را بخاطر چند کادیلاک بفروشد. او... آنها پیش وی آمدند تا برایشان سرودهای دنیوی بگویند. او گفت: "به هیچ

وجه این کار را نخواهم کرد."

گفتند: "تو نابینا هستی. وقتی بررسی به ملکوت از کجا خواهید دانست؟"

او با الهام برگشت و گفت:

او را می‌شناسم
او را می‌شناسم
نجات یافته در کنارش می‌ایستم
او را می‌شناسم، او را می‌شناسم
با جای میخ بر روی...

در غیر اینصورت، اگر او را نینم، دستش را احساس خواهم کرد.

او را می‌شناسم
و نجات یافته در کنارش می‌ایستم
او را می‌شناسم
با نشان میخ بر روی دستش

۱۵۹. آیا این باعث نمی‌شود او را دوست داشته باشید؟ او رفته تا جایی برای ما مهیا سازد. "و اگر بروم و جایی مهیا سازم، دوباره آمده شما را با خود می‌برم."

۱۶۰. ای فرزندان کوچک که اکنون در مشقت هستید! دوباره مطیع احکام و فرامین خدا باشید. و شبان اینجا! اگر هیچ یک از شما تا بحال تعمید نیافته‌اید، آب آماده خواهد بود. عضویت برای کلیسا، یا هر چه که می‌خواهید انجام دهید، انجام دهید. اگر تعمید روح‌القدس را نیافته‌اید، امشب شب دریافت آن است. آیا به این ایمان ندارید؟ [جماعت

می گویند: "آمین!"

۱۶۱. اوه، شما می گویند: "برادر برانهام! دیر شده است. موعظه‌ی شما طولانی بود." پولس تمام شب موعظه می کرد. یک شب با چنین پیغامی، مثل همین و یک... یک مرد جوان از دیوار پایین افتاد و کشته شد و پولس، بسیار مسح شده با همین نوع پیغام، بدن خود را به روی او گذاشت، و حیات دوباره به آن جوان برگشت. هنوز «عیسای مسیح دیروز، امروز، و تا ابدالابد همان است».

دوستش ندارید؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] یک بار دیگر، با دستانی برافراشته. "دوستش دارم. دوستش دارم. پیاپیست کجاست؟ اگر ممکن است، خواهرا! یا هرکس که هست، یک قطعه‌ی کوچک برای ما می نوازید؟ چند نفر او را دوست دارند؟ دستتان را بلند کنید. بگویید: "واقعاً دوستش دارم. با تمام قلب دوستش دارم. دوستش دارم. دوستش دارم."

۱۶۲. حال این را برای جلال خدا با هم بخوانیم: حال با چشمانی بسته و دستانی افراشته به سوی آسمان. "دوستش دارم. دوستش دارم." ما در حال پرستش هستیم. وقتی موعظه می کنید، قطع می کنید، اشک می ریزید، این گونه کشیده می شوید، این مرهمی است که خدا می ریزد و شفا می دهد. «مرهمی در جلجتا است، برای جان» اکنون این را با هم بخوانیم.

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و نجاتم را بر صلیب جلجتا مهیا کرد

۱۶۳. و مردم از این خواهند دانست شما شاگردان من هستید، که یکدیگر را محبت

نمایید. درست است. اگر ما نتوانیم یکدیگر را محبت نماییم، کسانی را که می‌بینیم؛
چطور می‌خواهیم خدایی را که نمی‌بینیم، محبت کنیم؟

دوستش دارم...

۱۶۴. [برادر برانهام با یک نفر بر روی جایگاه صحبت می‌کند.] خدا به شما برکت بدهد.
[برادر می‌گوید: "بودن در اینجا افتخاری است از آسمان" متشکرم برادر.]" این خیلی
خوب است." [حال، فکر می‌کنم که کلیسا، همه قوت گرفتند. این طور نیست؟]" بله،
واقعاً." [خدا به شما برکت بدهد. برادر بون! جماعت را به شما می‌سپارم. خدا به شما
برکت بدهد.

اکنون ما در شامگاه هستیم. این بدن زمینی آماده‌ی فنا شدن است، و ما در حال آماده شدن برای ورود به آن آسمانی هستیم. و قبل از اینکه اینجا بدنیا بیاییم، بدن ما برای چیزی که باید فراهم می‌شد فریاد می‌زد، وگرنه در اینجا معلول یا افلیج بدنیا می‌آمدیم. خدا در آن بالا هیچ معلولیتی ندارد. عروس، هر یک دقیقاً به همان صورتی که داماد بود، یعنی کلام آشکار شده در زمان خویش، هماهنگ و یکسان شده‌اند.

William Marrion Branham

Things That Are To Be

Rialto, California

65-1205